

سَلَامٌ عَلَيْهَا
نور فاطمه زهرا



کتابخانه دیجیتال
www.noorfatemah.org

دو مقالہ

منہج تفسیری قرآن

اعجاز قرآن



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دو مقاله (منهج تفسیری قرآن - اعجاز قرآن)

نویسنده:

سید حسن ابطحی

ناشر چاپی:

حسن ابطحی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	دو مقاله
۷	مشخصات کتاب
۷	مقدمه
۷	پیشگفتار
۷	مقاله اول : منهج تفسیری قرآن کریم
۷	توضیح
۱۱	تفسیر قرآن با فهم و ذوق عرفانی
۱۲	تفسیر قرآن بوسیله گفتار وفهم اصحاب پیغمبر اکرم (ص)
۱۲	تفسیر موضوعی قرآن کریم
۱۲	تفسیر قرآن بوسیله خود قرآن
۱۳	مقاله دوم : اعجاز قرآن کریم
۱۴	اشاره
۱۴	معنی معجزه
۱۴	فائده اثبات اعجاز قرآن
۱۴	اثبات اعجاز قرآن
۱۵	فصل اول
۱۵	اعجاز قرآن
۱۵	اعجاز قرآن از جهت خصوصیات آورنده آن
۱۵	مقدمه اول
۱۶	مقدمه دوم
۱۶	مقدمه سوم
۱۶	مقدمه چهارم

۱۷	مقدمه پنجم
۱۷	مقدمه ششم
۱۷	مقدمه هفتم
۱۹	فصل دوم
۱۹	اعجاز قرآن با توجه به محتوای آن
۱۹	فصاحت و بلاغت
۲۱	عدم اختلاف در معانی و الفاظ قرآن
۲۳	اعجاز قرآن از نظر علوم روز
۲۳	مقدمه
۲۳	اول : مساله آهن
۲۳	دوم : مساله حرکت زمین
۲۵	سوم : مساله کرویت زمین
۲۶	چهارم : مساله سفر کیهانی از نظر قرآن
۲۶	پنجم : جنین شناسی از نظر اسلام و قرآن
۲۶	توضیح
۲۸	امروز ثابت شده است
۳۰	ششم : عمر زمین و قرآن
۳۰	هفتم : قرآن و موجودات آسمانی
۳۱	هشتم : قرآن و اخبار از آینده
۳۲	مؤسسه نور فاطمه زهرا سلام الله علیها

دو مقاله

مشخصات کتاب

سرشناسه: ابطحی حسن - ۱۳۱۴ عنوان و نام پدید آور: دو مقاله نوشته حسن ابطحی مشخصات نشر: حسن ابطحی; کانون بحث و انتقاد دینی ۱۳۶۹. مشخصات ظاهری: ۱۰۰ ص مصور شایک: بها: ۵۰۰ ریال وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی یادداشت: این کتاب مجموعه مقالات اولین و دومین کمیسیونهای کنفرانس تحقیقاتی علوم و مفاهیم قرآن کریم است یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس موضوع: تفسیر -- مقاله‌ها و خطابه‌ها موضوع: تفسیر -- کنگره‌ها رده بندی کنگره: BP۹۰/الف ۹د۲ ۱۳۶۹ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۷ شماره کتابشناسی ملی: ۶۹-۱۹۷۹

مقدمه

دو مقاله در دو کنفرانس در اولین و دومین کمیسیونهای کنفرانس تحقیقاتی علوم و مفاهیم قرآن کریم در ۲۷ رجب سالهای ۱۴۰۹ و ۱۴۱۰ هجری قمری سالروز مبعث حضرت رسول اکرم (ص) در مدرسه حضرت آیه الله العظمی گلپایگانی (ره) که بوسیله حضرت استاد سید حسن ابطحی ارائه گردید و مورد توجه حاضرین قرار گرفت.

پیشگفتار

- نهج و روشی که برای تفسیر قرآن در این کتاب ارائه داده می شود از ابتکاری ترین روشهایی است که به یک معنی از ابتدا نزول قرآن به وسیله پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ص) ارائه داده شده و به معنی دیگر چون تا به حال از این روش کاملا پیروی نشده بسیار جدید و ابتکاری است لذا سالها بود که در محافل علمی و مجالس درسی این روش ارائه داده می شد و همه گان آن رامورد تایید قرار می دادند و اکثرا تقاضا داشتند که این روش را به عنوان لااقل مقدمه تفسیر قرآن ارائه دهم و من به خاطر آنکه بگذارم این مطلب کاملا تحقیق شود و بتوانم آنها را بدون هیچ اشتباه و غلطی ارائه دهم سالها از چاپ و نشر این روش خودداری کردم ولی در سال گذشته که وقتی مطلبم را در حساس ترین مرکز علمی عالم تشیع یعنی دارالقرآن الکریم که در حوزه علمیه قم و با اشراف حضرت آیه الله العظمی آقای گلپایگانی (دام ظلّه) ((۱)) تشکیل می شد مطرح نمودم و مورد حل و فصل علمی و توجه جمع زیادی از اساتید و متخصصین فن واقع گردید و آنچه نوشته می شود بدون اعتراض و بدون اشکال باقی ماند، تصمیم قطعی گرفتم که عین مطالب مورد بحث را در این کتاب بیاورم و اگر خدای تعالی توفیقی عنایت فرماید تفسیر قرآن را پس از این مقدمه با همین روش به نحوی که برای همه مفید باشد بنویسم و منتشر کنم به امید موفقیت. مشهد - سید حسن ابطحی

مقاله اول: منهج تفسیری قرآن کریم

توضیح

با دعوت دارالقرآن الکریم در تاریخ ۲۷ رجب سال ۱۴۰۹ مصادف با پانزدهم اسفند سال هزار و سیصد و شصت و هفت و سالروز مبعث حضرت خاتم انبیا (ص) در مرکز دارالقرآن الکریم در مدرسه حضرت آیه الله العظمی آقای گلپایگانی (مدظلّه) برای اولین کنفرانس تحقیقاتی علوم و مفاهیم قرآن کریم حضور یافتیم. در این کنفرانس که جمع زیادی از دانشمندان و قرآن شناسان و انتخاب شدگان از شهرستانها و حوزه های مهم علمی و دانشگاه های ایران دعوت بودند شرکت کنندگان و سخنرانان

مسائلی را در اطراف قرآن کریم مطرح کردند سپس نوبت به موضوعات گروه‌های تخصصی رسید، اینجانب در گروه تخصصی مناہج تفسیر قرآن کریم عضویت داشتم. این گروه درباره مناہج تفسیری قرآن کریم از صدر اسلام تا به امروز مطالب مختلفی در مدت دو روز، صبح و عصر مذاکره نمودند و انصافاً مطالب مفیدی در این خصوص مورد بحث و گفتگو قرار گرفت و نظراتی از طرف متخصصین فن مناہج تفسیری قرآن کریم ارائه داده شد که به خاطر اختصار از توضیح مطالب آنها خودداری می‌شود اما آنچه من در این خصوص ارائه دادم و لازم می‌دانم توجه دانشمندان و مفسران را به آن جلب کنم، اینها است. اول آنکه تردیدی نیست با اهتمامی که مسلمانان از صدر اسلام تا به امروز درباره تفسیر قرآن و راه و روش صحیح آن داشته‌اند، به خصوص که معصومین (ع) از تفسیر قرآن برای هدایت مردم استفاده می‌کردند ((۲)) و ائمه اطهار (ع) اهمیت فوق العاده‌ای برای آن قائل بوده‌اند، ممکن نیست که از ناحیه پیامبر گرامی اسلام (ص) و یا ائمه اطهار (ع) منهج و طریق صحیحی برای تفسیر قرآن ارائه داده نشده باشد. پس مطمئناً ارائه داده شده، نهایت باید در جستجوی و تحقیق از آن راه و روش برخاست و این که بعضی از آقایان می‌گویند: باید طریقه صحیحی برای تفسیر قرآن در نظر گرفت. گفته درستی نیست بلکه باید گفت که: طریقه صحیح تفسیر قرآن را باید در میان طرق مختلفی که نقل شده پیدا کرد. و ضمناً باید دانست که امروز به خاطر آنکه بعد از رسول اکرم (ص) فرق مختلفی با مقاصد حساب شده‌ای در اسلام به وجود آمده طبعاً مناہج مختلفی هم که ارائه دهنده مقاصد آنها می‌باشد نیز به وجود آمده و افکار و عقاید در این باره مختلف شده لذا من معتقدم لازم‌ترین چیزی که باید در این کمیسیون تحقیق شود تعیین همان منهج صحیحی است که رسول اکرم (ص) و ائمه دین (ع) برای تفسیر قرآن ارائه داده و یا عمل کرده‌اند و لذا ما در این کمیسیون باید از آن منهج صحیحی که آنان یعنی پیامبر اکرم (ص) یا آلهائی که با خود آن حضرت صد در صد هم فکر و هماهنگی و بلکه همه آنها نور واحدی بوده‌اند تحقیق کنیم و منحصرأ همان منهج را ارائه دهیم و من شخصا هدفم از پذیرفتن این دعوت و شرکت در این کمیسیون همین بوده است. دوم اگر کسی در آیات قرآن و روایات معصومین (ع) دقت کند به خوبی می‌فهمد که تفسیر قرآن توقیفی است. یعنی هر کسی با فکر خود نمی‌تواند منهجی برای تفسیر قرآن درپیش بگیرد زیرا خدای تعالی در قرآن کریم فرموده: نمی‌داند تفسیر و تاویل قرآن را مگر خدا و راسخین در علم ((۳)) که در روایات آمده، منظور از راسخین در علم پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع)‌اند. ((۴)) برای توضیح این که چگونه باید تفسیر قرآن توقیفی باشد به بیان مثالی که قطعاً ما رابه حقیقت، بیشتر نزدیک می‌کند می‌پردازیم و چون منظور از آوردن مثال، تنها توضیح مطلب فوق است فکر نمی‌کنم که نیازی به بیان مدرک و سند داشته باشد. چند سال قبل دو جلد کتاب خطی و چاپی در کتابخانه‌ای دیدم که وقتی آنها را مطالعه می‌کردیم مطلبی در موضوعی به طور معمول نوشته شده و استفاده می‌گردید ولی وقتی به توضیح مولف مراجعه می‌نمودیم می‌دیدیم هر کلمه و هر حرفی از آن کتاب چند معنی دارد مثلاً وقتی عمودی آن را می‌خواندیم یعنی کلمه اول از سطر اول و کلمه اول از سطر دوم و همچنین کلمات اول هر سطر را تا آخر صفحه ردیف می‌کردیم مطلب دیگری غیر از مطلب اصل کتاب استخراج می‌شد و باز اگر کلمه اول از سطر اول و کلمه دوم از سطر دوم و کلمه سوم از سطر سوم و به همین ترتیب تا آخر سطور هر صفحه کلماتش را ردیف می‌کردیم باز یک مطلب دیگری را استفاده می‌نمودیم و بالاخره همه کلمات از هر طرف به طرف دیگری معنایی داشت و به همین منوال حروف سطور آن کتاب بود و اگر مولف خودش توضیح نمی‌داد به هیچ وجه خواننده متوجه این هنر فوق العاده جالب او نمی‌شد و انسان احتمال نمی‌داد که این کتاب دارای این همه علوم و حقایق باشد. بنابراین وقتی یک بشر بتواند برای هر کلمه و یا هر حرف از کتابش چند معنی را در نظر بگیرد، چگونه ممکن نیست خدائی که قرآنش را به عنوان معجزه نازل کرده و نمی‌خواست حتی تر و خشکی را از آن فرو گذار کند. ((۵)) و می‌خواسته بیانگر همه چیز باشد در آن بطون و حقایقی را منظور نکند و به طور ساده همه مطالبش را در ظاهرش قرار دهد و همان گونه که اگر مولف آن کتابها خودش مطالبش را توضیح نمی‌داد ممکن نبود که دیگران

آنها را درک کنند همچنین اگر پروردگار متعال خودش تفسیر قرآنش را بیان نکند محال است که دیگران بتوانند حقایق قرآن را درک کنند. پس همان گونه که در روایات بسیاری آمده که قرآن ظاهر و باطنی دارد. ((۶)) و از بطونش کسی جز خدا اطلاع ندارد و برای آنکه نزول قرآن عبث نباشد و برای هدفی که نازل گردیده که هدایت مردم است مفید باشد تمام علم قرآن را به پیامبرش تعلیم داده و باز پیامبر اکرم (ص) به همین دلیل یعنی به خاطر بی فایده نماندن بطون قرآن و به خاطر هدایت مردم به هادی بعد از خود تمام علوم قرآن را تعلیم داده و او به هادی بعدی تا روز قیامت که باید این علوم را به یکدیگر بسپارند تا به مقتضای زمان هر یک از آنها برده ای از چهره بطون قرآن بردارند. در این زمینه لازم است به چند حدیث از احادیث زیادی که وارد شده اشاره شود. ۱- عیاشی از امام صادق (ع) نقل کرده که فرمود: خدای تعالی به پیامبرش تنزیل و تاویل قرآن را تعلیم فرمود و او هم آنها را به حضرت علی بن ابیطالب (ع) تعلیم فرمود. ((۷)) ۲- ابی الصباح می گوید: به خدا قسم به من حضرت جعفر بن محمد (ع) فرمود: خدای تعالی به پیامبرش تنزیل و تاویل قرآن را تعلیم داد و آن حضرت آنها را به حضرت علی بن ابیطالب (ع) تعلیم فرمود، سپس آن حضرت فرمود: و ما خاندان عصمت به خدا قسم همه آنها را می دانیم. ((۸)) ۳- بختری می گوید: به امام صادق (ع) گفتم: ما احادیثی را از شما می شنویم ولی بعد نمی دانیم از شما شنیده ایم یا از پدرتان آن حضرت فرمود: آنچه از من شنیده ای من از پدرم نقل کرده ام و آنچه از من شنیده ای من از رسول خدا نقل نموده ام، ما هرگز از خودمان چیزی نمی گوئیم. ((۹)) و از همه مهمتر که توفیقی بودن منهج تفسیری قرآن کریم را اثبات می کند روایات متواتره ایست که بشر را از تفسیر قرآن به رای نهی کرده و ما چند نمونه از آن احادیث را در اینجا می آوریم. ۱- امام صادق (ع) فرمود: کسی که حتی آیه ای از کتاب خدا را تفسیر کند کافراست. ((۱۰)) ۲- و نیز امام صادق (ع) فرمود: کسی که قرآن را به رای خود تفسیر کند، اگر هم صحیح و مطابق با واقع تفسیر کند، اجری ندارد. ((۱۱)) ۳- و نیز فرمود: کسی که درباره حقایق و معارف و معانی قرآن سخن به رای خود بگوید اگر درست هم گفته باشد خطا کرده است. ((۱۲)) ۴- رسول اکرم (ص) فرمود: که خدای تعالی فرموده: ایمان به من نیاورده کسی که به رای خود کلام مرا تفسیر کند. ((۱۳)) ۵- و امام صادق (ع) فرمود: کسی که قرآن را به رای خود تفسیر کند جایگاهش پر از آتش قرار داده می شود. ((۱۴)) ۶- حضرت باقرالعلوم (ع) فرمود: چیزی دورتر از تفسیر قرآن از عقول مردم نیست. ((۱۵)) پس به مقتضای بیان فوق و اطلاق روایات منهج تفسیری قرآن کریم توفیقی است و تنها از بیان پیغمبر اکرم (ص) و هدایت معصومین (ع) باید تفسیر قرآن را استدراک نمود. سوم از معروفترین احادیثی که از طریق سنی و شیعه از رسول اکرم (ص) نقل شده حدیث ثقلین است یعنی پیامبر اکرم (ص) فرمود: من در میان شما دو چیز بزرگ و با اهمیت می گذارم، یکی کتاب خدا است و دیگری عترت من است کسی که به آنها تمسک کند گمراه نمی شود اینها از یکدیگر هرگز جدا نمی شوند تا این که در کنارحوض بر من وارد شوند. ((۱۶)) حقیقت معنی لن یفترقا همان چیز است که ما در بالا شرح دادیم. یعنی این حدیث می گوید: قرآن کتابی است که معلم و مدرس و مفسر لازم دارد زیرا در بطن قرآن معانی زیادی خوابیده که هر کس نمی تواند آنها را درک کند. طبق روایات متعدده ای علوم اولین و آخرین در قرآن ذکر شده و آنها را فقط خدای دانند و کسی از آنها اطلاع ندارد مگر کسانی که خدا خودش آن علوم و معارف را به آنها تعلیم داده که طبعاً فرد متیقن آن پیامبر اکرم (ص) است زیرا در حدیث آمده که: فقط کسی که به او قرآن خطاب شده حقایق آن را می شناسد. ((۱۷)) اگر بگوئیم حقایق قرآن را پیغمبر اکرم (ص) هم نمی دانند طبعاً نزول قرآن با آن همه معانی عبث می شود، آن وقت معارف قرآن برای مردم فایده ای ندارد، پس عقل و منطق می گوید که خدایتعالی بطون و حقایق قرآن را به پیامبر اکرم (ص) داده است و بعد از آن حضرت به حضرت علی بن ابیطالب و فرزندان او که اوصیا علوم آن حضرت اند انتقال یافته است. در کتاب بصائر الدرجات صفحه ۱۹۳ آمده که امام صادق (ع) فرمود: به خدا قسم من کتاب خدا را از اول تا به آخرش می دانم مثل این است که معانی آن در میان دودستم باشد در قرآن اخبار آسمان و زمین است و در قرآن اخبار آنچه که بعداً خواهد بشود هست

و در قرآن اخبار آنچه که بوده است می باشد زیرا خدایتعالی فرموده: در این قرآن بیان همه چیز هست. ((۱۸)) بنابراین، مضمون حدیث پر ارزش و متواتر ثقلین همین است که پیامبر اکرم (ص) مکرر فرموده: من در میان شما قرآن را به عنوان کتاب خدا می گذارم و برای آنکه بشر از معارف و علوم و بطون و تفسیر قرآن در هر زمان طبق مقتضائی که پیش می آید آگاه شود جمعی از عترت و فرزندانم را که فهم و درک و علم و عصمت مرادارند به عنوان راهنما و هادی برای بیان حقایق قرآن قرار می دهم تا آنها معلم و سایر مردم شاگرد، و آنها امام و سایر مردم ماموم، آنها خلیفه من و سایر مردم تابع آنها باشند تا به این وسیله از معارف و حقایق قرآن مطلع شوند و به وظایف خود عمل کنند، اگر این دو، از هم جدا شوند، قرآن به تنهایی به حال بشریت کاملاً مفید نخواهد بود، زیرا قرآن بدون این چنین معلمینی معانی واقعی خود را نمی تواند بیان کند و به تنهایی نمی تواند معانی را صد در صد اظهار نماید، احتیاج به مفسر دارد پس کلمه لن یفترقا که در حدیث آمده درست مثل اینست که بگوئیم کتاب درسی بی استاد نمی شود، استاد و کتاب برای دانشگاه با هم لازم است. این دو نباید از هم جدا شوند و الا هر یک به تنهایی بی فائده است. مخصوصاً کتاب بی استاد، زیرا استاد گاهی کتاب ناطق است. استاد می تواند بدون کتاب مطالب کتاب را بیان کند ولی کتاب بدون استاد نمی تواند باطن و رموز و حقایق مکتوم خود را ابراز نماید. این مثال به قدری با قرآن و عترت تطبیق می کند و به قدری حدیث و روایت پشتوانه دارد که فکر نمی کنم مسلمانی در هر فرقه و مسلکی که باشد منکر این معنی گردد، پس این دو باید با هم باشند از هم جدا نمی شوند تا روز قیامت، هر کس به هر دوی اینها (نه به یکی دون دیگری) تمسک کند گمراه نمی شود لذا در اکثر احادیث جمله ما ان تمسکتُم بهما لن تضلوا ابدا که تمسک به هر دوی آنها سبب هدایت است نه به یکی از آنها، دیده می شود. در اینجا ممکن است کسی بگوید: سایر فرق اسلامی غیر شیعه، ائمه اثنی عشر را امام و معصوم نمی دانند پس چگونه می توانید ادعا کنید که همه فرق اسلامی حدیث ثقلین را قبول دارند و معنی حدیث اینست که حتماً باید قرآن و عترت را با هم بپذیرند. در جواب می گوئیم: ما در اینجا مطلبمان را بر اساس امامت و عصمت ائمه اثنی عشر قرار نمی دهیم تا به این اشکال برخورد نمائیم، بلکه اگر مسلمانی ائمه اثنی عشر را تنها به عنوان راویان مورد وثوق قبول داشته باشد (که تمام مسلمانان قبول دارند) می توان به مساله فوق عمل کرد و به حدیث ثقلین توجه کاملی نمود زیرا ائمه اثنی عشر نمی گویند که حقایق و تفسیر قرآن به ما از طرف پروردگار وحی می شود، بلکه آنها می گویند آنچه به پیامبر اکرم (ص) وحی شده و آن حضرت نتوانسته در زمان خودش برای مردم نقل کند به حضرت علی بن ابیطالب (ع) داده و آن حضرت به یک یک ائمه اطهار (ع) سینه به سینه و یا به وسیله کتاب مخصوصی که به خ ط علی بن ابی طالب (ع) و املا پیغمبر اکرم (ص) بوده انتقال داده و آنها مردم را به سوی آنچه خدای تعالی به پیامبر اکرم (ص) وحی نموده راهنما و هادی هستند. (روایاتی که مطلب فوق را کاملاً تایید می کند در کتاب جامع احادیث شیعه جلد اول حجتیه فتوی الائمه به فراوانی نقل شده است.) پس از این سه مقدمه واضح شد که تنها منهج و راه و روش صحیحی که باید از آن پیروی شود تفسیر قرآن به وسیله کلمات پیامبر اکرم (ص) و ائمه اثنی عشر (ع) است یعنی تفسیر آیات بوسیله روایات. در اینجا ممکن است بعضی بگویند: تعداد روایاتی که قرآن را تفسیر می کند محدود است و لذا تفاسیری که از این سبک پیروی کرده اند و تنها به روایات اکتفا نموده اند مثل تفسیر برهان و تفسیر نورالثقلین نتوانسته اند تمام آیات قرآن را تفسیر کنند. ما در جواب می گوئیم: لازم نیست که در روایت اشاره به آیه خاصی شده و سپس آن آیه به وسیله آن روایت تفسیر شده باشد بلکه ما اجمالاً می دانیم که آنچه عترت یعنی ائمه اثنی عشر (ع) در معارف و احکام و سایر مسائل دینی فرموده اند از پیامبر گرامی اسلام (ص) گرفته و آن حضرت هر چه در مسائل اسلامی می داند در قرآن شریف وجود دارد زیرا خود قرآن فرموده: ما نازل کردیم قرآن را که بیانگر همه چیز است. ((۱۹)) و علاوه در متجاوز از چهل حدیث به مضمون زیر ائمه دین فرموده اند: کتابی در نزد ما است به املا پیامبر اکرم (ص) و خط حضرت علی بن ابیطالب (ع) بسیار بزرگ به قطر ران شتر که آنچه بشر به آن احتیاج دارد تا روز قیامت از احکام و معارف حتی دیه خدشی که بر بدن

دیگری وارد آید. ((۲۰)) بنابراین آنچه پیامبر اکرم و ائمه معصومین (ع) در معارف و احکام و اخلاق و تاریخ و قصص و سائر مسائل اسلامی فرموده اند و راویان به عنوان احادیث و اخبار نقل کرده اند چه تحت عنوان تفسیر قرآن و چه بدون این عنوان بالاخره همه کلمات آنان در ارتباط با مسائل اسلامی، تفسیر قرآن است. مثلاً تفسیر آیاتی که اسم نماز را برده تمام احادیثی است که درباره نماز از پیشوایان دین رسیده است و هکذا سائر احکام و معارف. بنابر این، بهترین روش در تفسیر قرآن این است که ابتدا مفسرین موضوعی را تعیین کنند و فصلی را برای آن در نظر بگیرند و سپس تمام آیات و روایاتی که درباره آن موضوع نازل و نقل شده کنار یکدیگر بگذارند و یا مانند روش مرحوم مجلسی در کتاب بحار آنها را خام در اختیار مطالعه کننده بگذارند و یا مانند فقها و مجتهدین که در قسمت آیات احکام در کتب فقهیه عمل کرده اند تمام قرآن را با موازین فقهی به وسیله احیث و روایات توضیح دهند و در اختیار دیگران بگذارند. ممکن است کسی بگوید: اگر این روش صحیح باشد باید نام دوره کتاب جواهر را تفسیر آیات احکام قرآن گذاشت. می گوئیم: چه مانعی دارد و چه بهتر آنکه در مسائل دیگر قرآن هم فقها و متخصصین فن از همین روشی که فقها در کتب فقهی استفاده نموده اند پیروی می کردند تا بهترین و غنی ترین تفسیر قرآن را می داشتیم.

تفسیر قرآن با فهم و ذوق عرفانی

جمعی از دانشمندان و بزرگان متصوفه بعضی از آیات قرآن را با ذوق عرفانی تفسیر کرده اند که حتی در احادیث کوچکترین اشاره ای به آن معنی نشده است بلکه بعضی از آنها خلاف صریح قرآن و روایات است. آیا این گونه تفسیر ممکن است صحیح باشد. یا آنکه طبق آنچه در بالا تحقیق شد از مصادیق تفسیر به رای است. جمعی از اهل کمیسیون تحقیق و بررسی منهج صحیح از تفسیر قرآن معتقد بودند که این نوع تفسیر یک نحوه برداشتی است که هر کسی حق دارد از آیاتی که تلاوت می شود داشته باشد و این را تفسیر به رای نمی گویند عیناً مانند کسی که تفال به قرآن می زند و یا استخاره می کند و از آیه مورد نظر خود مطلبی را اقتباس می نماید. من در جواب آنها گفتم: تمام دانشمندان و حتی اهل همین کمیسیون متفقند که قدر مسلم از تفسیر به رای این است که انسان معنائی را در نظر بگیرد و سپس آیه ای و یا بخشی از قرآن را با نظر خود تطبیق کند. اهل ذوق و عرفان یعنی آن دسته از این عده که پایبند به احادیث و روایات در تفسیر قرآن نیستند علاوه بر آنکه عیناً این عمل را انجام می دهند مطالب خود را در کتابها نوشته و در اختیار مردم گذاشته و نام کتاب خود را تفسیر قرآن می گذارند، این عمل با برداشتهای شخصی که اکثر افراد تلاوت کننده تجاوز نمی کند بسیار فرق دارد و به علاوه معلوم نیست که اگر کسی در همین موارد هم بگوید مقصود خدای تعالی از این آیه شریفه همان برداشت من بوده است خطا نکرده باشد. تا چه رسد به مطالبی که بعضی از عرفا با ذوق عرفانی بر خلاف حتی صریح قرآن و طبق رای خود در کتابها و تفاسیرشان نوشته اند و به دست مردم داده اند. آیا آنچه محی الدین عربی در کتاب فصوص در فص هارونی و در فص عیسوی مبنی بر آنکه حضرت موسی (ع) برادرش را مورد سرزنش قرار داد که چرا نگذاشتی مردم گوساله را بپرستند مگر نمی دانی که خدای تعالی دوست دارد در هر صورتی پرستیده شود و یا در همان کتاب در فص عیسوی معتقد است که مسیحیان به آن جهت کافر شدند که الوهیت را منحصر به مسیح نمودند و اگر می گفتند: عیسی و سائر موجودات همه خدا هستند کافر نبودند. تفسیر به رای نیست. آیا آنچه شیخ محمود شبستری در کتاب دین در آیه لاغونهم اجمعین الاعدادک منهم المخلصین ((۲۱)) تفسیر می کند که شیطان افسری است که در برابر حضرت حق ماموریت دارد که بیگانگان را مانع از ورود به دربار الهی شود و الا به مخلصین کاری ندارد. تفسیر به رای نیست. صدها نمونه دیگر که اگر کسی به کتب آنها که بعنوان تفسیر و یا غیر تفسیر نوشته اند مراجعه کند کاملاً متوجه معنی واقعی تفسیر به رای می گردد. و بالاخره هر مطلبی که اهل ذوق و عرفان در تفسیر قرآن گفته اند و در احادیث و روایات لاقلاً مضمون

آن ذکر نشده و تنها به ذوق خودشان اکتفا کرده اند تفسیر به رای است حال می خواهد آن شخص از بزرگترین عرفا و دانشمندترین فلاسفه باشد و یا از افراد معمولی باشد فرقی نمی کند.

تفسیر قرآن بوسیله گفتار و فهم اصحاب پیامبر اکرم (ص)

جمعی معتقدند که چون اصحاب پیامبر گرامی اسلام در وقت نزول قرآن خدمت آن حضرت بوده و از اشارات و کنایات قرآن مطلع اند می توان به گفتار و تفسیر آنان اکتفا کرد و بوسیله کلمات آنها قرآن را تفسیر نمود. این روش به دو جهت نمی تواند راه صحیحی برای فهم حقایق و تفسیر قرآن باشد. اول آنکه: کلمات صحابه پیامبر اکرم (ص) منهای عترت آن حضرت آن قدر زیاد نیست که بتواند تمام قرآن را تفسیر کند پس طبعا نباید منهج ناقصی را راه کاملی برای تفسیر قرآن دانست. دوم آنکه: اگر چه صحابه پیامبر اکرم (ص) به شان نزول و موقعیت زمانی و مکانی آیات نازل شده بهتر از دیگران متوجه بوده اند ولی شان نزول مخصص و مفسر آیات نمی شود و علاوه اگر کلمات آنها متکی به فکر و ذوق خودشان باشد مساله تفسیر به رای شامل حال آنها هم می شود زیرا منع از تفسیر به رای اطلاق دارد و آنها را استثنا نکرده است بلکه می توان گفت که بعضی از آنها برای مقاصد شخصی خودهم از آیات قرآن استفاده می کرده اند ولی در عین حال اگر آنها در شان نزول و یا موقعیت زمانی و مکانی آیات قرآن سخنی گفته، در صورتی که مورد وثوق بوده و غرضی در کارشان نباشد بسیار قابل استفاده است و به فهم معانی ظاهری قرآن کمک می کند ولی برای تفسیر قرآن به هیچ وجه مفید نخواهد بود.

تفسیر موضوعی قرآن کریم

اما تفسیر موضوعی که اخیرا متداول شده، به هیچ وجه سابقه ای بین مفسرین به عنوان تفسیر قرآن ندارد و نباید آن را در ردیف مناهج تفسیری قرآن کریم قرارش داد زیرا دسته بندی و جمع آوری آیات قرآن در موضوع خاصی تفسیر قرآن نامیده نمی شود. به عبارت واضحتر گاهی می توان قرآن را موضوع بندی کرد و سپس آن را تفسیر نمود که البته در این صورت بهتر ممکن است موضوعات قرآن به وسیله روایات تفسیر شود چنانکه ما در بالا ذکر نمودیم. نوع دوم آنکه طبق اعتقاد بعضی از مفسرین نباید دست به ترکیب و ترتیب آیات قرآن زد و به همان سبکی که تنظیم شده باید آن را تفسیر نمود زیرا اگر سبک قرآن را بهم زدیم بعضی از معانی و مطالب ظریفی که در پشت سر هم قرار داشتن آیات قرآن وجود دارد از بین می رود. به هر حال ملاحظه فرمودید که تفسیر موضوعی را نباید در ردیف مناهج تفسیری قرآن کریم قرار داد به علاوه که کاملا این روش جدید است و ما در مقدمه بحث گفتیم ممکن نیست خدای تعالی و پیامبر اکرم (ص) و ائمه اثنی عشر (ع) منهجی برای تفسیر قرآن در گذشته پیشنهاد کرده باشند. شاید بعضی بگویند که: این روش در تفسیر قرآن سابقه بسیار طولانی دارد زیرا هر کس که می خواسته در هر زمان درباره موضوعی از موضوعات اسلامی کتابی بنویسد، ابتدا آیاتی که در آن موضوع نازل شده جمع آوری می کرده و سپس شرح و تفسیری درباره آن موضوع می داده و مطلب خود را در کتابی ارائه می نموده است. ما می گوئیم درست است که این کار انجام می شد و باید هم انجام شود ولی تا بحال کسی این عمل را بعنوان تفسیر موضوعی قرآن کریم انجام نداده است. و بالاخره عمده اشکال در این است که ما بخواهیم این عمل را در ردیف مناهج تفسیری قرآن شریف قرار دهیم که طبیعی است این منهج در این ردیف قرار نمی گیرد.

تفسیر قرآن بوسیله خود قرآن

این روش مانند روش قبل کاملا ابتکاری و جدید است و فکر نمی کنم که قبل از تفسیر المیزان کسی از این منهج با این توسعه

استفاده کرده باشد و مرحوم استادبزرگوارمان علامه طباطبائی هم مدعی نیستند که این منهج برای تمام آیات قرآن قابل استفاده باشد. زیرا در آیات احکام و بسیاری از آیات و معارف قرآن کریم نمی توان از این منهج استفاده کرد و خود ایشان آنها را به فقها و فقه ارجاع می دهند. بنابر این منهجی که ناقص باشد و صددرصد نتواند تمام قرآن را تفسیر کند نمی تواند منهج واقعی و کاملی که در همه جا مفید واقع شود بوده باشد. طرفداران این نحوه از تفسیر قرآن می گویند: اولاً- قرآن خود نوراست و نور احتیاج به استضاء از نور دیگر ندارد، لذا قرآن خودش باید مفسر خودش باشد و نیازی به کلمات پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) که بوسیله آنها توضیح داده شود نخواهد داشت. ما در جواب می گوئیم: درست است که قرآن نور است ولی کلمات پیامبر اکرم (ص) به تصدیق قرآن کریم که فرموده: «ما یطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی ((۲۲))» لااقل آنچه را در موضوع شریعت فرموده از جانب خدا است و جز قرآن و وحی است. زیرا طبق تحقیقاتی که در بالا به عرض رساندم اگر چه سائر کلمات رسول اکرم (ص) از آیات قرآن نیستند ولی آنها تفسیر قرآن محسوب می شوند. بنابراین وقتی قرآن فرموده این کتاب نور است اگر چه محط نظر همان متن قرآن شریف بوده است ولی بخاطر آنکه احادیث و روایات با قرآن از نظر معنی عینیت دارند آنها هم منظور بوده و نمی توان احادیث و روایات را از قرآن جدا دانست و معنی لن یفترقا (هرگز این دو از هم جدا نمی شوند) که در حدیث ثقلین ذکر شده همین است. در اینجا ممکن است طرفداران این منهج از تفسیر قرآن بگویند: روایات بسیاری وارد شده است که بعضی از قرآن بعضی دیگر را تفسیر می کند پس منظور چیست. ما در جواب می گوئیم: با توجه به توقیفی بودن منهج تفسیری قرآن و بر فرض صحت سند و دلالت (که در هر دوی اینها حرف است) این روایات تنها مطلبی را که ممکن است بیان کند این است که بعضی از آیات قرآن مفسر بعضی آیات دیگر است یعنی در حقیقت ماهیت و طبیعت قرآن این گونه است که بعضی از آیات بعضی دیگر را تفسیر می کند و ائمه اطهار (ع) از یک مطلب کلی و واقعی خبر داده اند این بیان عینا مانند این است که گفته اند قرآن تفسیر دارد حالا- آیا به ما اجازه داده اند که از آیه ای تفسیر آیه دیگری را بیان کنیم. قطعاً خیر، زیرا همان گونه که در تفسیر قرآن تنها با گفتن اینکه قرآن تفسیر دارد نمی توانستیم به رای خود قرآن را تفسیر کنیم، هم چنین نمی توانیم با این جمله یعنی حدیث مذکور که می گوید بعضی از قرآن بعضی دیگر را تفسیر می کند استفاده ترخیص درباره این منهج تفسیری قرآن بنمائیم و به علاوه می توان از بعضی احادیث استفاده نمود که از این منهج مردم عادی را همان گونه که از تفسیر به رای منع کرده اند از این عمل هم منع نموده اند زیرا در حدیثی که عیاشی در تفسیرش و برقی در محاسن و شیخ صدوق در کتاب ثواب الاعمال و کتاب معانی الاخبار نقل کرده امام صادق (ع) فرمودند: ما ضرب رجل بعض القرآن ببعض الا و کفر. ((۲۳)) مرحوم شیخ صدوق در معانی الاخبار می گوید: از استادم ابن ولید سوال کردم که: معنی این حدیث چیست. فرمود: اگر معنی و تفسیر آیه ای را بوسیله تفسیر آیه دیگری بگوئی و از کوبیدن بعض قرآن به بعض دیگرش تفسیر آن را استخراج کنی کافری. و بالاخره از مطالب فوق چنین استفاده می شود که یکی از خصوصیات قرآن این است که بعضی از آن بعضی دیگر را اجمالاً تفسیر می کند و از این راه پیشوایان دین یعنی پیامبر اکرم (ص) و ائمه اثنی عشر (ع) برای تفسیر قرآن استفاده کرده اند ولی چون ممکن است غیر معصوم و آنهایی که از بیان پیامبر اکرم (ص) مستقیماً تفسیر قرآن را دریافت نکرده اند به خطا بیافتند و مبتلا به تفسیر به رای گردند آنها را از این روش نهی فرموده و همان گونه که درباره تفسیر به رای می گوید: من فسر آیه من کتاب الله فقد کفر همچنین فرموده: ما ضرب رجل بعض القرآن ببعض الا و کفر. این دو مضمون یک مفهوم دارد زیرا کسی که آیه ای را به آیه دیگری تفسیر می کند حتماً مبتلا به تفسیر به رای خواهد شد و کسی که قرآن را به رای خود تفسیر کند کافر است. این بود آنچه من در کمیسیون گروه تخصصی مناهج تفسیری قرآن کریم در مرکز دارالقرآن الکریم ارائه دادم امید است مرضی حضرت بقیه الله روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفدا قرار گیرد. بیست و هفتم رجب ۱۴۰۹ سید حسن ابطحی

اشاره

در بیست و هفت رجب ۱۴۱۰ هجری قمری سالروز مبعث حضرت خاتم انبیا (ص) با دعوت دارالقرآن الکریم در قم برای دومین کنفرانس تحقیقاتی علوم و مفاهیم قرآن کریم حضور یافتیم. این کنفرانس برای تحقیق در مساله اعجاز قرآن تشکیل شده بود، محققان و اساتید فراوانی از حوزه و دانشگاه از تمام کشور در مرکز دارالقرآن الکریم حضور داشتند، سخنرانیها و کمیسیونها، بسیار پربار و پرارزش بود، هر یک از دانشمندان نخبه و مفسرین با عظمت قرآن که از عالم تشیع گرد یکدیگر جمع شده بودند درباره وجوه اعجاز قرآن مطالبی مطرح فرمودند من هم که یکی از اعضا این کنفرانس بودم و گاهی به عنوان هیئت رئیسه انتخاب می شدم مطلبم را زیر عنوان وجوه اعجاز قرآن تقدیم به این کنفرانس نمودم که در همان کنفرانس به چاپ رسید و بین علما و دانشمندانی که دعوت شده بودند پخش شد و آن مطالب اینها است:

معنی معجزه

به نظر من بهترین معنی معجزه همان چیزی است که خدای تعالی در قرآن در آیات ۲۳ سوره بقره و ۳۸ سوره یونس و ۱۳ سوره هود و آیه ۸۸ سوره اسری به آن اشاره فرموده و می گوید: اگر جن و انس پشت به پشت هم بدهند و بخواهند مانند این قرآن را به کمک یکدیگر بیاورند، نمی توانند زیرا معجزه از عجز گرفته شده و عجز به معنی ناتوانی است پس معجزه پدیده ای است که تمام عوامل طبیعی از ایجادش ناتوان باشند و عقل هر عاقلی این چنین پدیده ای را مربوط به طبیعت نداند. ((۲۴)) و به عبارت علمی معجزه فاعل است و از عجز گرفته شده یعنی غیر فاعلش که خدای تعالی باشد دیگران عاجزند از انجامش. ((۲۵)) بنابراین اگر جن و انس که دو گروه عاقل و متفکر عالم خلقت اند نتوانند مثل قرآن رابیاورند به طریق اولی بقیه موجودات عالم خلقت که مادون این دو نوع از مخلوقاتند و اهل علم و فکر و عقل نیستند نمی توانند کتابی مثل قرآن را بیاورند. پس قرآن با این بیان و این آیات که آنها را مفسرین، آیات تحدی می نامند معنی اعجاز را برای خود ثابت کرده و می گوید: که من معجزه ام و کسی غیر از خدانمی تواند مثل مرا بوجود آورد.

فائده اثبات اعجاز قرآن

اگر ما بتوانیم معجزه بودن قرآن را همان گونه که خود قرآن مدعی است ثابت کنیم، طبعاً خدا را ثابت نموده و یکی از دلایل محکم اثبات وجود خدا را بیان کرده ایم. زیرا اگر ثابت شود که هیچ نیروئی در عالم خلقت نمی تواند این پدیده را بوجود آورد و حال آنکه بوجود آمده، پس باید به نیروی مافوق طبیعت که دانا و حکیم است و می تواند قرآنی را که دانشمندان جن و انس از آوردنش عاجزند ایجاد کند معتقد شد و آن قدرت دانا و توانا جز خدای تعالی نمی تواند چیز دیگری باشد. به علاوه به این وسیله رسالت حضرت رسول اکرم (ص) که آورنده این معجزه از جانب خدا است اثبات نموده ایم زیرا ممکن نیست که خدای تعالی یک چنین قدرت نمائی فوق العاده ای را در اختیار کسی بگذارد که او به دروغ ادعای رسالت کرده باشد. و سوم آنکه محتوا و علوم قرآن مجید به طور کلی حجیت پیدا می کند و باب علوم واقعی به روی ما باز می شود و با توجه به آنکه قرآن بیان کننده همه علوم و معارف و حقایق است طبعاً ثروت علمی بی نهایت خوبی و باب معارف قرآن مجید از همین جا به روی ما باز می شود.

اثبات اعجاز قرآن

بعضی از مفسرین در تفسیر آیه شریفه ۲۳ سوره بقره که می فرماید: وان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسوره من مثله و ادعوا شهدائکم من دون اللّٰه ان کنتم صادقین . (اگر درباره نزول قرآن از جانب خدا بر پیامبر در شک هستید یک سوره از مثل او بیاورید.) گفته اند: که ضمیر مثله (مثل او) ممکن است هم به پیامبر اکرم (ص) برگردد و هم ممکن است به هر دوی آنها برگردد. یعنی اگر جن و انس پشت به پشت هم بدهند و بخواهند مثل قرآن را بیاورند نمی توانند و هم اگر بخواهند مدعی شوند که یک سوره قرآن را روی جریان طبیعی از مثل پیامبری که درس نخوانده و از جانی و کسی مطلبی استفاده نکرده آورده شود ممکن نخواهد بود و برخلاف طبیعت است بنابراین تفکر تحدی قرآن که به معنی خصم را به پیش خواندن و او را عاجز کردن است ، هم درباره آوردن قرآن از مثل پیامبر اکرم (ص) و هم درباره محتوای آن از نظر مطالب اعجاز آمیز قرآن می باشد. به عبارت واضحتر قرآن از دو نظر معجزه است . اول : از جهت خصوصیات که در آورنده آن یعنی پیامبر اسلام (ص) بوده که دنخوانده و مطلبی از کسی و یا از جانی استفاده نکرده می باشد زیرا در این آیه بخصوص با کلمه (من مثله) ذکر شده که بطور وضوح منظور از مثل پیامبری که درس نخوانده و از کسی چیزی یاد نگرفته می باشد. دوم : از جهت آنکه وقتی به اعماق و مطالب علمی و تحقیق و پیشگویی ها و فصاحت و بلاغت قرآن توجه می شود کاملاً روشن می گردد که اگر جن و انس بخواهند پشت به پشت هم بدهند نمی توانند مثلش را بیاورند، می باشد زیرا در سوره یونس می فرماید: فاتوا بسوره مثله (بدون من) که در اینجا منظور سوره ای از قرآن است . بنابراین ، مطلب ما در این بخش به دو فصل تقسیم می گردد.

فصل اول

اعجاز قرآن

اعجاز قرآن از جهت خصوصیات آورنده آن

اعجاز قرآن از جهت خصوصیات که در آورنده آن بوده است . بدون تردید و به اتفاق تمام مورخین پیغمبر اسلام (ص) مدعی بوده است که نخوانده و مطلبی را از جانی جز از خدای تعالی استفاده نکرده و تعلیم نگرفته است . اگر ما بتوانیم این ادعا را اثبات کنیم بدون تردید آوردن قرآن از یک چنین فرد درس نخوانده ای معجزه است . اما اثبات این مطلب خیلی ساده است ، احتیاجی به بحثهای عمیق علمی و فلسفی ندارد فقط کافی است یک مقدار از نظر تاریخ و وضع جغرافیائی و اجتماعی به عقب برگردیم و زمان بعثت پیغمبر اکرم (ص) را در مکه در نظر بگیریم که اگر این کار را کردیم یقین می کنیم که پیغمبر اکرم (ص) د نخوانده و از کسی ، چیزی یاد نگرفته است . و ما در اینجا با هفت مقدمه خیلی ساده این مطلب را توضیح می دهیم .

مقدمه اول

شهر مکه مثل امروز نمی توانسته جای بزرگی بوده باشد زیرا زندگی هر اجتماعی بخصوص در آن روزگار مربوط به مقدار آبی بوده که در سرزمین محل زندگی آنان وجود داشته است . و تردیدی نیست که در آن زمان و حتی امروز تنها آبی که در مکه وجود داشته و دارد یک حلقه چاهی بوده که اسمش چاه زمزم است . از این چاه در آن روزگار تنها با سطل و ریسمان آب می کشیدند و از این طریق در آن هوای گرم و سوزان زندگی خود و حیواناتشان را ادامه می دادند آنان در آن روزگار مثل امروز نمی توانستند از وسائل موتوری و لوله کشی و برق و یا لاقل از همان چاه بوسیله موتور آب زیادی در اختیار مردمی که می خواهند در آنجا زندگی کنند بگذارند به علاوه سرزمین مکه چون از کوههای سنگی تشکیل شده و جز همان محلی که چاه زمزم در آنجا وجود دارد جای دیگری قابل برای چاه زدن نبوده و مردم مکه نمی توانستند در جاهای دیگر چاهی برای استفاده خود حفر کنند

حتی بعضی از دانشمندان زمین شناس معتقدند که چاه زمزم هم از نظر زمین شناسی غیرعادی حفر شده است. ((۲۶)) این مقدمه برای آن بود که بگوئیم: جمعیت مکه در آن زمان خیلی زیاد نبوده و بلکه نهایت از یکصدخانوار تجاوز نمی کرده است. زیرا اطراف این مقدار از آب در آن اراضی سوزان بیشتر از این جمعیت نمی توانسته اند زندگی کنند.

مقدمه دوم

پیغمبر اسلام (ص) از معروفترین مردم مکه بوده است، زیرا خانواده آنها کلیددار کعبه و مالک چاه زمزم و پدر و جدش رئیس و بزرگتر قریش بوده اند این موضوع به قدری در تاریخ واضح است که احتیاج به شرح و بیان زیادتری ندارد. ((۲۷)) این مقدمه برای آن بود که بگوئیم: شکی نیست که اگر خانواده معروف و مشخص در قریه ای که حدوداً صد خانوار بیشتر ندارد وجود داشته باشد قطعاً تمام اعمال و رفتار آنها کاملاً زیر نظر اهل آن محل بوده و نمی توانند کارهایی از قبیل مدرسه رفتن و مدارک علمی گرفتن خود و فرزندانشان را از اهل آن قریه بالاخص اقوام نزدیکشان مخفی کنند

مقدمه سوم

در مکه و بلکه در جزیره العرب، مردم باسواد و متمدنی وجود نداشته و بلکه دارای تعصبات جاهلانه فوق العاده زشتی بوده اند. حضرت علی بن ابیطالب (ع) فرموده: وقتی که خدای تعالی پیغمبر اسلام را مبعوث فرمود حتی یک نفر از عربها خواندن و نوشتن را نمی دانست. ((۲۸)) و این مطلب در تاریخ و نهج البلاغه بسیار تکرار شده است. بکله آنچه در بین مردم آن سامان بیش از هر چیز شایع بوده خرافات و اعمال وحشیانه و دور از اخلاق و امتیازات نژادی و خونریزی ها و فرضیات غیر علمی بوده است. قرآن درباره آنها فرموده: و کنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها ((۲۹)) یعنی: شما مردم عرب لب گودی آتش جهل و بدبختی بسر می بردید خدا شما را بوسیله بعثت پیغمبر اکرم (ص) نجات داد. و بالاخره وضع اخلاقی و فرهنگی مردم جزیره العرب بخصوص مردم مکه به قدری بد بوده که بعدها نام آن زمان را جاهلیت و اسم مردم آن عهد را مردم زمان جاهلیت گذارده اند و بدترین عقوبت کسی که عمل زشتی را انجام می داد، این بود که بگویند او با مردم زمان جاهلیت محشور می شود. آنها فرزندان خود را زنده به گور می کردند و به هیچ وجه در رسومات و روشهای غلط خود توجهی به عقل و وجدان نمی نمودند و نادانی آنها به حدی بود که در هیچ زمان هیچ جمعیتی تا آن حد نادان نبوده اند. ((۳۰)) این مقدمه را بخاطر این جهت عنوان کردیم که بگوئیم: پیغمبر اسلام (ص) نمی توانسته از هر کسی سخنی یاد بگیرد و از مردم مکه مطالب علمی قرآن را افواها بیاموزد.

مقدمه چهارم

اطراف مکه در آن زمان شهر و یا قریه آبادی که اوضاعش بهتر از مکه باشد وجود نداشته و شهر یثرب که آن روز و امروز آن را مدینه می نامند متجاوز از چهارصد کیلومتر با مکه فاصله داشته است و از شهر جده در آن زمان اثری نبوده و آبادی این شهر از زمانی که کشتیها و هواپیماها کنار آن لنگر انداخته و فرود آمده اند، آغاز شده و در عین حال در آن زمان با مکه متجاوز از دو روز راه بوده است. این مقدمه را از این جهت آوردیم که بگوئیم: پیغمبر اسلام (ص) نمی توانسته مخفی به شهرهای نزدیک برای تحصیل علم و دانش، دور از چشم اهل مکه بخصوص اقوام و خویشاوندانش برود و آنچه می دانسته از آنها یاد بگیرد، زیرا شهر نزدیکی وجود نداشته است.

مقدمه پنجم

در آن زمان اگر کسی می خواست مسافرتی به شهرهای دیگری بکند ناگزیر بوده که با قافله و با همشهریان و آشنایان انجام دهد و به تنهایی به هیچ وجه مسافرت برایش امکان نداشت. و لذا هر زمان پیغمبر اسلام (ص) قبل از بعثت می خواسته مسافرتی بکند جمعی از قریش و هم محلیها همراه او بوده اند و او را تنها نمی گذاشته اند. این مقدمه را متذکر شدیم که بگوئیم: پیغمبر اسلام (ص) نمی توانسته به شهرهای دور بدون اطلاع اهل محل برود و از علما آنجا چیزی یاد بگیرد. و به علاوه حضرت رسول اکرم (ص) غیر از دو مسافرت که یکی قبل از بلوغ با عمویش حضرت ابوطالب با قافله مکه، به شام رفت و دیگری با غلام خدیجه با قافله مکه در بیست و پنج سالگی بوده سفر دیگری نرفته است. ((۳۱))

مقدمه ششم

بدون تردید وقتی پیغمبر اسلام (ص) که مبعوث شد و عبادت بتها را تحریم کرد مردم مکه حتی اقوام بسیار نزدیکش (مانند عموهایش) با او دشمن شدند و کمر قتلش را بستند و به حدی با او سرسختانه عمل کردند که منجر به حبس او در شعب ابیطالب و اخراج و یا فرار او از مکه به سوی مدینه گردید و حتی در مدینه هم او را راحت نگذاشتند و به سوی او مکرر لشکر کشیدند و با او جنگ کردند. تاریخ یعقوبی می نویسد: قریش رسول خدا (ص) را مسخره و استهزا کردند و می گفتند: به راستی برادرزاده مان خدایان ما را بد گفته است و خردهای ما را سبک شمرده و گذشتگان ما را گمراه دانسته است و قریش به سخت ترین وجهی به آزار او پرداختند و آزاردهندگان او گروهی بودند از جمله ابولهب و حکم بن عاص، و عقبه بن ابی معیط و... و اما آزار ابولهب از همیشه بیشتر بود و بعضی گفته اند در بازار عکاظر رسول خدا پیا خاست ((۳۲)) و مردم را به اسلام فرا خواند که عمویش در میان حرفهای او دوید و او را دروغگو قلمداد کرد. گروهی از قریش غلامان و کودکان خود را و می داشتند تا رسول خدا را استهزا کنند. و قضیه خالی کردن سرگین شتر بر سر و شانه پیامبر در حال سجده، معروفتر از آن است که بیان شود و قریش به ابوطالب پیشنهاد کردند که بهترین جوان و زیباترین جوان قریش را به تو می دهیم تا فرزندت باشد و تو پیامبر را به ما واگذار تا او را بکشیم. و نیز می گوید: مسلمانان در شکنجه زیادی به دست قریش در مکه بسر می بردند برای اینکه از دین اسلام برگردند حتی بدین خاطر گروهی به حبشه مهاجرت کردند و چند نفر کشته شدند. ((۳۳)) و نیز می گوید: رسول خدا از قبیله ثقیف در طائف آزار و اذیت بسیار زیادی دید. ((۳۴)) و نیز می گوید: پیامبر اکرم از شدت اذیت قریش به شعب ابیطالب رفتند. ((۳۵)) و نیز می گوید: (قریش) از هیچ نوع بی رحمی ابا نداشتند. ((۳۶)) اینها مطالبی است که در کتب تاریخ و حتی قرآن به صراحت ثبت است و ما در اینجا بیش از این مقتضی نمی دانیم که به آنها اشاره کنیم. این مقدمه برای این است که کسی نگوید ممکن است پیامبر اکرم (ص) د خوانده باشد و اهل محل و فامیلش آن را به نفع او مخفی کرده و اظهار نکرده باشند

مقدمه هفتم

قرآن در چند آیه تصریح کرده که پیامبر د نخوانده و کسی در مطالب علمی به او کمک نکرده و حتی در مقام دفاع از او برآمده و کسانی را که این چنین نسبتی به آن حضرت می دهند نادان و بی اطلاع و ظالم و کلامشان را باطل دانسته است. در سوره عنکبوت که در مکه نازل شده و آن حضرت آن سوره را در میان همان مردم مکه مطرح کرده می فرماید: و نبود که قبل از این کتابی خوانده باشی و نه خطی با دست نوشته باشی زیرا اگر این چنین بود آنهایی که بر باطل بودند یعنی کفار در دین تو شک می کردند. ((۳۷)) و در آیه ۱۰۵ سوره انعام در مقام دفاع از آن حضرت برآمده و جمعی نادان را که گفته اند او درس

خواننده، رد کرده و می گوید: یک عده ای می گویند: تو د خواننده ای ما برای کسانی که اهل علم و دانش اند بیان می کنیم که تو د نخواننده ای. ((۳۸)) و در آیه ۵ سوره فرقان در مقام رد کفار که می گویند: دیگران در تدوین قرآن به پیغمبر اسلام کمک کرده اند. فرموده: کسانی که کافرند (و می خواهند حق را بپوشانند) می گویند این قرآن جز مطالبی دروغ که بر خدا بسته است چیزی نیست و دیگران به او در تدوینش کمک کرده اند آنها کلام باطلی را گفته و به تو در این سخن ظلم کرده اند. ((۳۹)) کتاب تاریخ عرب جلد یک صفحه ۱۵۴ می گوید: محمد (ص) از کسی تعلیم نگرفت معذالک کتابی بر او نازل شد که یک پنجم مردم جهان هنوز آن را جامع همه علوم و حکمت و حاوی جمیع مطالب دینی می دانند. بنابراین بدون تردید پیغمبر اسلام (ص) مدعی د نخواندن و تحصیل علم نکردن و از کسی کمک در تدوین قرآن نگرفتن بوده است. نتیجه گفتار و مقدمات فوق ادعا ما در این فصل این است که پیغمبر اسلام (ص) د نخواننده و از کسی چیزی یاد نگرفته پس او وقتی کتابی با این همه عظمت می آورد حتما از جانب خدا است و محال است که بتواند از جانب خود آن را تدوین کرده باشد، پس معجزه است و معجزه را نیروئی که مافوق طبیعت است ایجاد کرده و آن خدا است، این ادعا ما است حالا با یک گفتگو با طرف هم صحبت خیالی خود مطلب فوق را توضیح می دهیم. ما گفتیم: او درس نخوانده، طرف هم صحبت ما می گوید: از کجا معلوم می شود که او درس نخوانده. و از کسی چیزی یاد نگرفته است. ما می گوئیم: اگر در مکه درس خوانده بود همه مردم مکه متوجه می شدند که او درس خوانده است، زیرا در محل کوچکی که حداکثر صد خانوار بیشتر جمعیت ندارد، همه کارهای یک خانواده ای که در آن قریه معروف و مشخص اند زیر نظر دقیق اهالی آن قریه است و آنها از اعمال این خانواده اطلاع کامل دارند پس اگر درس خوانده بود و می گفت من درس نخوانده ام یقینا به او اعتراض می کردند و او رادروغگو معرفی می نمودند و با این سوژه نمی گذاشتند که کسی به او اعتماد کند و کسانی را که به او درس داده بودند به مردم می شناسانند و او را مفتضح می کردند. او می گوید: ممکن است پیغمبر اسلام (ص) مرد با استعدادی بوده که در میان همان جمعیت کم از هر کسی، جمله ای یاد گرفته و آنها را تدوین کرده و به صورت کتابی در آورده و به عنوان قرآن بدست مردم داده است. ما می گوئیم: مردم مکه بلکه مردم جزیره العرب علاوه بر آنکه سواد نداشتند به قدری مبتلا به خرافات و عادات جاهلانه بودند که آنها را مردم جاهل و زمان آنها رازمان جاهلیت می نامیدند بنابراین چگونه ممکن است آن حضرت از آنها چیزی یاد بگیرد و حال آنکه گفته اند. ذات نایافته از هستی بخش ---- کی تواند که شود هستی بخش او می گوید: شاید پیغمبر اسلام (ص) در شهرهای اطراف مکه می رفته و از دانشمندان آنها به طوری که کسی از اهالی مکه مطلع نشود درس می گرفته و بر می گشته است. ما می گوئیم: در گذشته متذکر شدیم که در اطراف مکه شهر نزدیکی نبوده و در آن زمان اگر کسی می خواسته به مسافرتهای دور برود حتما می بایست با قافله و همراهانی از اهالی همان محل باشد. بنابراین، این تصور به طور کلی غلط و مردود است. او می گوید: ممکن است پیغمبر اسلام (ص) د خواننده باشد ولی مردم مکه که اکثرا اقوام و خویشاوندان او بوده اند بخاطر آنکه او را در این دروغ رسوا نکرده باشند به کسی اظهار نکرده و نگفته اند که او درس خوانده و این مطلب را کاملا مخفی نگاه داشته اند. ما می گوئیم: به تواتر ثابت است و به هیچ وجه قابل انکار نیست که مردم مکه بخصوص اقوام و خویشاوندان آن حضرت دشمنان سرسخت او بوده اند تا جایی که سالهائی او را در شعب ایطالب محبوس نموده و بعد هم بسوی او لشکر کشیدند در عین حال حتی برای یک مرتبه هم به او نگفتند تو که در فلان مکان نزد فلان کس درس خوانده ای چه اصراری داری که بگویی من درس نخوانده و از کسی چیزی یاد نگرفته ام. با این مقدمات ثابت شد که آن حضرت نمی توانسته درس بخواند و به هیچ وجه راهی برای درس خواندن نداشته است. بنابراین، چگونه ممکن است بگوئیم آوردن قرآن از یک چنین فردی عمل عادی بوده و معجزه نبوده است. آیا می شود فردی که این چنین باشد قرآنی را که حاوی جمیع قوانین سعادت بخش و مطالب عمیق علمی و مطابق با آخرین نظرات دانشمندان علوم فیزیک و شیمی و هیئت و غیره است (که ما بعضی از آنها را شرح خواهیم داد) از نزد خود بیاورد و علاوه آن را

در معرض افکار عموم قرار دهد و اصرار داشته باشد در مطالب عمیق علمی آن فرو روید و ساعات دنیا و آخرت خود را از آن تامین نمائید و بدانید که کسی جز خدای تعالی نمی تواند مثل این قرآن را بیاورد. با این مقدمه عقل سلیم گواه است کسی که درس نخوانده و همیشه زیر نظر مردم کارهایش انجام می شده و در محیط کوچکی مثل مکه آن زمان با مردم بی سواد زندگی می کرده و با صدای بلند در میان دشمنان سرسختش می گفته من درس نخوانده ام و آنها منتظر مشاهده کوچکترین نقطه ضعفی از او بوده اند که او را بی دریغ بکوبند و می بینیم که آنان در این خصوص به هیچ وجه عکس العملی از خود نشان نداده اند، ثابت می شود که او این قرآن را از جانب خدای تعالی آورده و خدای تعالی آن را فرو فرستاده و تدوینش کرده و به شخص رسول اکرم (ص) به تنهایی و بدون ارتباط با خدای تعالی مربوط نمی شود. (این بود اعجاز قرآن با توجه به خصوصیات آورنده آن، یعنی حضرت رسول اکرم (ص)).

فصل دوم

اعجاز قرآن با توجه به محتوای آن

ما در این فصل به آورنده قرآن هر که باشد به هیچ وجه کاری نداریم حالا اومی خواهد مرد تحصیل نکرده و معلم ندیده ای باشد یا اول دانشمند و نابغه جهان بشریت بوده و یا تمام دانشمندان جهان باشند، فرقی نمی کند. ادعا ما در این فصل این است که: اگر جن و انس پشت به پشت هم بدهند نمی توانند مانند مطالب قرآن را بیاورند این کار و این عمل تنها از خدای تعالی که قدرتش مافوق همه قدرتهاست ممکن است، لذا آن را معجزه می نامیم و معنی معجزه جز این چیزی نیست، در حقیقت معجزه این است که کلیه عوامل طبیعی از انجامش ناتوان و عاجز باشند. ابوبکر باقلانی در کتاب اعجاز قرآن معتقد است که: چون قرآن خود راجحت می داند پس باید معجزه هم باشد زیرا تا معجزه نباشد حجت نیست. حالا بر ما است که با نشان دادن چند نمونه از وجوه اعجاز قرآن این مطالب را اثبات کنیم مقدمتا باید دانست در روزی که پیغمبر اسلام (ص) اعلام کرد که: این قرآن از جانب خداست و فرمود: اگر می گوئید من این قرآن را از نزد خود آورده ام و به خداتهمت زده ام شما هم ده سوره و یا یک سوره مثل آن را بیاورید و به خدا نسبت بدهید اگر راست می گوئید. قطعاً این تحدی تنها در مقابل اعجاز قرآن در خصوص پیشگوئیاها و مطالب علمی آن نبوده بلکه باید معتقد شد که نسبت به مردم صدر اسلام بیشتر در مقابل فصاحت و بلاغت آن بوده است زیرا پیشگوئیاها قرآن در آن زمان هنوز تحقق پیدا نکرده بود تا صحت و سقم آن معلوم شود و مطالب علمی قرآن هم در خور فکر آنها در آن زمان نبوده است. بنابراین، مردم عربی که در آن زمان اظهار عجز در مقابل قرآن کرده اند بخاطر فصاحت و بلاغت قرآن بوده و آنها در مقابل این فصاحت و بلاغت خود را کوچک و ناتوان می دیدند و به آن ایمان می آوردند.

فصاحت و بلاغت

اکثر دانشمندان ادبیات عرب معتقدند که فصاحت صنعتی است مربوط به الفاظ و بلاغت هنری است مربوط به معانی، و مرکز فصاحت دهان و دندان و زبان است ولی مرکز بلاغت عقل و نفس و فکر است. قرآن از جهت فصاحت اگر چه مانند سائر نوشتجات محدود به حروف معینی است ولی فصاحت و تنظیم الفاظ قرآن به حدی اعجاز آمیز است که شبلی شمیل رهبر مکتب مادی در ضمن قصیده مفصلی که در عظمت فصاحت و بلاغت و حقایق قرآن گفته و معروف است می گوید: رب الفصاحه مصطفی الکلمات. قرآن خدای فصاحت و برگزیده ترین کلمات است. علامه سید هبه الدین شهرستانی در کتاب تنزیه تنزیل از علامه شریف مدنی در کتاب انوار الربیع تنها برای آیه ۴۴ سوره هود یا ارض ابلعی ماک (تا آخر سوره سی) نوع از صنایع علم

بدیع را نقل می کند و اعجاز فصاحت قرآن را ثابت می نماید. دانشمند مذکور در کتاب سبع المثانی تنها برای سوره حمد هفتاد مزیت از اسر بلاغت را بیان کرده است. مرحوم شیخ طوسی در کتاب جمع الجوامع تنها برای سوره کوثر شانزده نکته بدیعی را یاد آور شده که برای بشر عادی محال است بتواند در سوره ای با این همه اختصار این همه وجوه بلاغت را بگنجاند. و بالاخره چون ما در این جلسه بنای اختصار را داریم و نمی خواهیم مطالبمان کسل کننده باشد شما را به کتاب مجمع البیان و تفسیر تبیان و سائر کتبی که در تفسیر و فصاحت و بلاغت قرآن چیزی نوشته اند ارجاع می دهیم ولی برای نمونه دو آیه از قرآن را که یکی مربوط به فصاحت و دیگری مربوط به بلاغت قرآن می باشد روی میز کالبد شکافی علمی و ادبی قرار می دهیم تا صدق گفتارمان روشن گردد. اول: آیه ۶ سوره قصص آنجا که می فرماید: و اوحینا الی ام موسی ان ارضعیه فاذا خفت علیه فالقیه فی الیم و لاتخافی و لاتحزنی انا رادوه الیک و جاعلوه من المرسلین. ما وحی کردیم به مادر موسی که به او شیر بده و وقتی بر جان او ترسیدی او را به دریا بیاورد از نترس و محزون مشو ما او را به تو بر می گردانیم و از پیامبرانش قرار می دهیم. این آیه با کوتاهی عبارت دو خبر از آینده به مادر حضرت موسی (ع) داده است. اول آنکه: فرموده موسی را به مادرش بر می گرداند. دوم آنکه: او را از پیامبران قرارش می دهد. لذا به مناسبت جفت بودن این خبرها یازده کلمه و معنی را در این آیه یک سطر جفت آورده است. توضیح آنکه در این آیه دو فعل ماضی، یکی اوحینا و دیگری خفت و دو فعل امر، یکی ارضعیه و دیگری القیه دو فعل نهی، یکی لاتخافی و دیگری لاتحزنی دو وزن اسم فاعل، یکی رادوه و دیگری جاعلوه دو خبر و دو وعده و دو فا جواب و دو الی و دو ماده خوف را در یک جا جمع کرده و به این وسیله فصاحت را به حدنهایی رسانده است. دوم: آیه ۲۱ سوره انبیا آنجا که می فرماید: لو کان فیهما الهه الا الله لفسدتا. اگر در زمین و آسمان خدایانی غیر از خدای واحد متعال می بود زمین و آسمان فاسد می شد. دانشمندان و فلاسفه می دانند که قرآن از نظر بلاغت در این نیم سطر از آیه ۲۱ سوره انبیا چه کرده است. به عبارت واضح، اگر بزرگترین فلاسفه و دانشمندان دنیا بخواهند آنچه قرآن در این جمله کوتاه بیان فرموده در چندین صفحه از کتاب با عبارات علمی و فلسفی بیان کنند نمی توانند آن گونه که با این آیه با کمال سادگی بیان کرده، انجام دهند. و اگر خواهیم در توضیح آیه فوق چیزی بنویسیم و شرح دهیم که چگونه این آیه شریفه بلاغت را کامل کرده این جزوه، بسیار مفصل خواهد شد. و بالاخره تقریباً هزار و چهارصد سال است که قرآن با آیات تحدی دشمنان خود رابه مبارزه خواسته و آنان را مورد عتاب قرار داده و می گوید: اگر معتقدید قرآن را پیامبر (ص) از نزد خود آورده شما هم مثل او بشیرید مانند این قرآن رابیاورید مسلم نخواهید توانست، آنجا که می فرماید: قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یاءتوا بمثل هذا القران لیاأتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا. ((۴۰)) بگو ای پیامبر اگر انس و جن جمع شوند و بخواهند مانند قرآن را بیاورند نمی توانند. اگر چه تمام آنها پشت به پشت یکدیگر بدهند. اینکه محال است و تمام قرآن برای شما زیاد است شما فقط ده سوره مثل سوره های قرآن را بیاورید. ام یقولون افتریه قل فاتوا بعشر سور مثله مفتریات و ادعوا من استطعتم من دون الله ان کنتم صادقین. ((۴۱)) می گویند افترا است، بگو ده سوره مثل قرآن را بیاورید و به خدا افترا بنید و غیر خدا هر که رامی خواهید به کمک خود بخوانید اگر راست می گوئید. این هم محال است نه، ده سوره هم زیاد است شما یک سوره مثل سوره های قرآن را بیاورید که حاوی تمام خصوصیات سوره ای از سوره های قرآن باشد. ام یقولون افتریه قل فاتوا بسوره مثله و ادعوا من استطعتم من دون الله ان کنتم صادقین. ((۴۲)) می گویند افترا است بگو شما هم یک سوره مثل قرآن را بیاورید و به خدا افترا بنید و هر کسی رامی خواهید غیر خدا به کمک خود دعوت کنید اگر راست می گوئید. اگر یک سوره را هم نمی توانید با فصاحت و بلاغت قرآن بیاورید آن هم از مثل پیامبر اسلام (ص) که در محیط مناسبی زندگی نمی کرده و درس نخوانده است پس متنبه شوید و بدانید که قادر بر این عمل نیستید و هیچگاه نمی توانید چنین کاری را بکنید پس از عذاب الهی بترسید. و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسوره من مثله و ادعوا شهدائکم من دون الله ان کنتم صادقین فان لم تفعلوا و

لن تفعلوا فاتقوا النار التي وقودها الناس والحجاره اعدت للكافرين . ((۴۳)) اگر درباره نزول قرآن بر پیامبر اسلام (ص) شکی دارید شما هم سوره ای از مثل پیامبر مانند قرآن را بیاورید و شهود خود را غیر از خدا دعوت کنید اگر راست می گوئید پس اگر نتوانستید و هرگز هم نخواهید توانست پس از آتشی که شعله هایش از بدنهای انسان و سنگها است و آماده شده است برای کفار بترسید. این معنی تحدی قرآن است و به دلائلی عجز و ناتوانی عرب از آوردن مثل قرآن از نظر فصاحت و بلاغت بوده است زیرا اخبار غیبی و نظرات علمی بعدها درستیش کشف شده است . ممکن است سوال شود: آیا ممکن است در این مدت دشمنان بتوانند چنین عملی را برای از بین بردن نور خاتم انبیا (ص) انجام دهند و این کار را نکنند. در جواب می گوئیم: مسلما خیر و بلکه به قول مستر کرنیکوی انگلیسی استاد دانشکده ادبیات و زبانهای انگلیسی و عربی وقتی اساتید دانشگاه از او سوال کردند که درباره فصاحت و بلاغت قرآن چه می گوئی . گفت: قرآن را برادر کوچکی است ، که نهج البلاغه نام دارد آیا برای کسی امکان دارد مانند این برادر کوچکتر را بیاورد تا ما را مجال بحث از برادر بزرگ یعنی قرآن و امکان آوردن نظیر آن باشد. ((۴۴)) آنها علاوه بر آنکه این عمل را انجام ندادند به عظمت قرآن هم اقرار کردن و به حقایق آن هم ایمان آوردند. دکتر موریس فرانسوی درباره فصاحت قرآن می گوید: قرآن برترین و با عظمت ترین کتابی است که دست صنعت ازلی برای بشریت بیرون داده است . و وقتی از نظر تاریخ به زمان خلافت بنی امیه یعنی آنهایی که می خواستند به هروسيله که شده اسلام را نابود کنند دقیق می شویم می بینیم جمعی از جیره خواران خود را تحریک کرده و آنها را وادار می نمودند که با قرآن مبارزه کنند و به آنها تلقین می کردند اگر بتوانید مثل قرآن را بیاورید، کار تمام است . زیرا خود قرآن این راه را برای ابطال خود پیشنهاد کرده است و آنها هم مکرر به این اندیشه فرو رفته اند ولی هیچگاه کوچکترین موفقیتی نصیبشان نشد. هشام بن حکم می گوید: چهار نفر از مشاهیر و فلاسفه مادی به نام عبدالکریم ابن ابی العوجاع و ابوشاکر عبدالملک دیصانی و عبدالله ابن مقفع و عبدالملک البصری در مکه ، در خانه خدا اجتماع کرده و در مساله حج و پیغمبر اسلام (ص) و تمسک مسلمانان به شعائر آن و فشارهایی که مسلمین به قوت ایمان بر خود وارد می سازند فکرمی کردند تا بالاخره نظر آنها بر این شد که در مقام معارضه با قرآن که اساس این دین است برآیند و هر یک از آن چهار نفر به عهده بگیرند که یک قسمت از چهار قسمت قرآن را از بین ببرند و با خود می گفتند که وقتی پایه و اساس اسلام که قرآن است از بین رفت تمام قوانین دین اسلام موهوم و بی پروا خواهد گشت . پس از این قرارداد از یکدیگر جدا شدند تا در سال آینده همین موسم گرد هم آیند واز کرده های خود یکدیگر را مطلع سازند و چون سال بعد موسم حج اجتماع نمودند تعهد خود را از هم خواستند. و از کیفیت کار یکدیگر جویا شدند ابن ابی العوجاع معذرت خواست و گفت: چون من به آیه لو كان فيهما الهة الا الله لفسدتا ((۴۵)) برخورد نمودم ، بلاغت و عظمت علمی آن به قدری مرا به دهشت انداخت که از تعرض به آیات دیگر منصرف گردیدم . دیصانی نیز عذر خواست و گفت: آیه یا ایها الناس ضرب مثل فاستمعوا له ان الذين تدعون من دون الله لن يخلقوا ذبابا و لو اجتمعوا له و ان يسلبهم الذباب شيئا لا يستنقذوه منه ضعف الطالب و المطلوب ((۴۶)) مرا متحیر ساخته و از کاری که در نظر داشتم منصرف کرد. عبدالملک گفت: بلاغت و فصاحت این آیه فلما استياسوا منه خلصوا نجيا ((۴۷)) مرا مدهوش کرد و نگذاشت که هدف خود را تعقیب کنم . ابن مقفع گفت: این آیه یا ارض ابلعی ماك ((۴۸)) مرا نگذاشت که درباره سائر آیات قرآن فکرمی کنم . هشام بن حکم می گوید: در این موقع امام صادق (ع) بر آنها می گذشت و گوئی می دانست آنها به چه امری مشغولند و بر چه می اندیشند این آیات را آن حضرت تلاوت فرمود: قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان ياتوا بمثل هذا القران لياتون بمثله و لو كان بعضهم لبعض ظهيرا. ((۴۹))

عدم اختلاف در معانی و الفاظ قرآن

و باز موضوع دیگری که به احتمال قوی برای مردم صدر اسلام و سائر مردم از وجوه اعجاز قرآن بوده و آنها هم مثل سائرین در

این موضوع مشمول تحدی قرآن شده اند در مساله عدم اختلاف در معانی و الفاظ قرآن بوده است. زیرا یکی از دلایل اعجاز قرآن که خود قرآن نیز به آن اشاره فرموده اعجاز او است از نظر عدم اختلاف در عبارات و معانی قرآن که در سوره نسا آیه ۸۱ می فرماید: افلا يتدبرون القرآن و لو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافا كثيرا. آیا مردم در قرآن تامل و فکر نمی کنند اگر از جانب غیر خداوند تدوین شده بود در آن اختلاف زیادی می دیدند. تردیدی نیست که تمام قرآن (طبق آیات سوره قدر و آیه دوم و سوم سوره دخان) در شب قدر نازل شده و چنانکه در آیه ۱۱۳ سوره طه می فرماید: ولا تعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیک وحیه و قل رب زدنی علما. عجله نکن در بیان الفاظ قرآن قبل از آنکه آن ارتباط مخصوص بین تو و خالقت برقرار گردد. و به تو اجازه بیان آیات قرآن داده شود و به تو وحی گردد. و آمدن جبرئیل برای صدور اجازه بیان آیات از جانب خدا بوده است. این از نظراعتقاد اسلامی است. ولی ما برای اثبات اعجاز قرآن و اینکه قرآن مصنوع خود پیامبر اسلام (ص) نبوده باید بگوئیم اگر قرآن ساخته شده خود پیامبر اسلام (ص) می بود طبعا می خواست اختلاف زیادی در الفاظ آن پیدا شود زیرا ممکن نیست که شخصی در ظرف بیست و سه سال هر روز چند جمله از مطالبی را بگوید و خود او در دفتری آن را جمع آوری نکند و در یکجا بنویسد، در عین حال از اول تا به آخر از نظر الفاظ و معانی هیچ گونه عدم توازن و اختلافی در آن وجود نداشته باشد. اهل دانش و ادب می دانند که یک نویسنده و ادیب و یا شاعری که بیست و سه سال شعر گفته و یا نثر ادبی نوشته، در هر سال کتابی منتشر کرده مسلم اشعار و یا نوشته سال اول او با سالهای دهم و سال دهم او با سال بیست و سوم کلی فرق دارد. حتی دیده نشده که حالات نویسنده و شاعر در نوشته و شعرش اثری نگذاشته باشد، در تاریخ شعرا و حالات آنها زیاد به چشم می خورد که گاهی شاعری قصیده ای را می سازد که از نظر ارزش ادبی به پایه قصیده دیگرش نمی رسد وقتی از اساتید ادب، سر این مطلب را سوال می کنند می گویند: شاعر در اینجا ناراحتی روحی داشته و نتوانسته کاملا ذوقش را به کار بیندازد ولی در قصیده دیگر از نظر روحی در نشاط و راحتی کامل بوده است. فراموش نمی کنم شبی با یکی از نوابغ نویسندگان نشسته بودم و او از اهمیت قلم و نویسندگی سخن می گفت و قسمتی از نوشته های ادبی خود را می خواند و می گفت: هر وقت من این مطالب را می خوانم در خود احساس غرور عجیبی می کنم و آنچنان تشویق می شوم که حتما باید چند صفحه از نکات علمی و ادبی را دوباره روی کاغذ بیاورم تا آرام بگیرم. در این موقع که چند سطری هم از آنچه به فکرش رسیده بود می نوشت کودکش از دو پله راهرو منزل سقوط کرد و صدای گریه کودک فکر او را به خود جلب نمود خدمتکارش کودک را از زمین برداشت و گفت: چیزی نشده، بخیر گذشت ولی او دیگر رشته افکارش از هم گسیخته بود و از آن وقت تا مدتی هر چه به مغزش فشار آورد حتی نتوانست یک سطر از آن مطالب را بنویسد. می گویند: فرزدق شاعر معروف زمان عبدالملک مروان شعری را که در مدح حضرت امام سجاد (ع) گفته، در کمال فصاحت و بلاغت بوده است ((۵۰)) ولی همان شاعر در مدح عبدالملک مروان شعری گفت که از نظر اهل ادب ارزشی نداشت وقتی علتش را بیان می کنند می گویند: که مدح امام سجاد (ع) را روی ایمان و نشاط واقعی گفته ولی اشعار مدح عبدالملک مروان را در اثر اجبار و فشار دستگاه جبار عبدالملک سروده است. بنابر این وقتی یک شاعر و یا یک نویسنده با آنکه اشعار و نوشته های خود را ضبط می کند و همه را در مقابل دیدگان خود نگه می دارد در عین حال نمی تواند در حالات مختلف و زمانهای متفاوت اشعار و قلم یک نواختی داشته باشد و در همه حال رعایت فصاحت و بلاغت کامل را بنماید و بلکه هر مقدار این نویسنده و شاعر نبوغ هم بخرج دهد بخصوص اگر مطالب را خودش جمع آوری نکرده باشد برای او غیر ممکن است که بتواند چنین عملی را انجام دهد. چگونه ممکن است حضرت محمد مصطفی (ص) که خط نمی نویسد مطالب قرآن را خودش جمع نمی کند بیست و سه سال دوران نزول قرآن طول کشیده در حالات مختلف از قبیل جنگها و فشارها، هجوم دشمنان، در میان غار، در شعب ایطال، در وقت کسالت و مرض، در موقع وفات و سائر احوال واقع شده است ولی در الفاظ قرآن هیچ گونه تغییری دیده نمی شود و بلکه در تمام احوال رعایت فصاحت و بلاغت اعجاز آمیز قرآن شده است. آیا این خود

دلیل بزرگی بر اعجاز قرآن از نظر عدم اختلاف در الفاظ آن نیست. و عجیب تر آنکه در مدت طولانی (زمان نزول قرآن) و عدم ضبط این کتاب عظیم بوسیله خود پیامبر اسلام (ص) و متفرق بودن اجزا قصص قرآن کوچکترین اختلافی در معانی آن نیز دیده نمی شود و از ضد و نقیض و عدم توازن و تکرار بی معنی محفوظ بوده است این خود دلیل بارزی است که قرآن با این توازن و عدم اختلاف در الفاظ و معانی آن از پیامبر اسلام (ص) معجزه و غیر طبیعی است.

اعجاز قرآن از نظر علوم روز

مقدمه

با آنکه مردم عرب در زمان پیامبر اسلام (ص) حتی از علوم زمان خود بی بهره بودند و دانشمندان آن زمان نیز در اثر نداشتن وسائل علمی امروز به خرافات عجیبی مبتلا بوده اند. مثلاً اعتقاد آنها درباره کره زمین این بود که زمین در مرکز معینی ایستاده و افلاک هفتگانه گرد او می چرخند و یا زمین غیر کره است و هیچ گونه حرکت وضعی و انتقالی ندارد، در چنین شرایطی اگر پیامبر اسلام (ص) می خواست قرآن را از جانب خود تدوین کند طبعاً باید طبق آنچه در میان مردم معمولی یا نهایت دانشمندان آن زمان شایع بوده بنویسد نه آنکه مطالبی برخلاف دانشمندان آن روز و موافق علم امروز در کلمات و عبارات قرآن بیاورد که دانشمندان امروز انگشت حیرت به دهان بگیرند. ما در اینجا نمی خواهیم کتابهای قرآن و اکتشافات جدید یا قرآن از نظر علوم روز و یا علم روز و قرآن و یا قرآن برفراز اعصار و یا کتاب عذرتقصیر به پیشگاه محمد (ص) و قرآن و دهها کتاب دیگر از این قبیل رارونویس کنیم زیرا به قول معروف در این صورت مثنوی هفتاد من کاغذشود. ولی به یاری پروردگاری خواهیم چند نمونه از آنچه در بین مردم آن زمان شایع بوده و قرآن برخلاف آنها و طبق علم روز سخن گفته است برای اثبات اعجاز قرآن بیان نمائیم.

اول: مساله آهن

در روزگاری که مردم از آهن جز برای شمشیر و چاقو و نهایت چند آلت دیگر استفاده نمی کردند. در زمانی که از نظر مردم آهن بیشتر از مواد دیگر مورد استفاده نبود بلکه طلا و نقره از نظر اقتصادی در آن زمان اهمیت زیادتری داشت. در عین حال قرآن آنچنان به مساله آهن و استفاده عجیبی که از آن در این زمانها می شود توجه داشته که یک سوره به نام حدید آهن در قرآن دیده می شود و در آیه ۲۴ همین سوره می گوید: و انزلنا الحديد فيه باس شدید و منافع للناس و ما آهن را که در آن صلابت و محکمی شدید و منافی برای مردمان در آن است نازل نمودیم. دانشمند معروف آقای نوفل در کتاب القرآن و العلم الحدیث می گوید: تا قرن هیجدهم یعنی دوازده قرن پس از نزول قرآن هنوز کارهای فلزی در نهایت ضعف بود و نه تنها ارزش آن شناخته نشده بود بلکه اساساً مهم و قابل توجه تلقی نمی شد تا آنکه ناگهان چشم دنیا به آهن دوخته شد و رقابت عجیبی در میان دانشمندان برای استخراج و استفاده بهتر از آن بوجود آمد تا آنجا که به این دو قرن دوران نهضت و پیشرفت و عصر فلز اطلاق شده و دنیا حقا منافع آن را آنچنانکه باید دریافته و صدق یکی دیگر از حقایق قرآن، نقاب از صورت به یکسو زده است، امروز منافع آهن آنچنان برای مردم دنیا روشن شده که احتیاج به توضیح ندارد. و قرآن تقریباً در هزار و چهارصد سال قبل برخلاف نظریه مردم آن روز و موافق علم امروز سخن در اهمیت آهن گفته و از این راه اعجاز خود را اثبات کرده است.

دوم: مساله حرکت زمین

در روزگاری که نظریه بطلمیوس ((۵۱)) به عنوان بهترین فرضیه در موضوع افلاک شناخته شده بود. در زمانی که جز سکون زمین و حرکت افلاک به دور آن چیز دیگری برای افراد بشر مفهوم نداشت. در عهدی که وسائل علمی به هیچ وجه در اختیار بشر قرار نگرفته بود تا به غیر محسوسات خود به حقیقت دیگری متوجه شوند. قرآن با لطافت خاصی که نه با نظرات مردم آن زمان صریحا مبارزه کرده باشد که آنها از اسلام دوری کنند و نه حقیقت را بیان نکرده باشد، در چند مورد به حرکت وضعی و انتقالی زمین اشاره فرموده و می گوید: *الم نجعل الارض کفاتا احيانا و امواتا و جعلنا فيها رواسی شامخات و اسقیناکم ما فراتا.* ((۵۲)) یعنی: آیا ما برای شما زمین را مرورکننده سریع ((۵۳)) و زنده و مرده قرار نداده ایم بلکه در آن کوههای ثابت و بلندی قرار دادیم و برای شما از آن آبهای پاک و گوارا آفریدیم. در گذشته مفسرین در تفسیر این آیه شریفه دچار اشکالاتی شده بودند زیرا کلمه کفات در لغت عرب به معنی موجودی که با سرعت پرواز می کند می باشد. ((۵۴)) و آنها به عناوینی این جمله را تاویل می کردند ولی پس از کشف حرکت انتقالی زمین معنی آیه شریفه کاملا واضح شد و نیز معلوم گردید که چرا پروردگار پس از جمله کفات که در آیه شریفه ذکر شده، زنده شدن و مردن زمین که بوسیله جمله احیا و امواتا گفته شده که مسلم با ضمیمه آیات دیگر مراد تابستان و زمستان است و بوجود آمدن تابستان و زمستان در اثر حرکت انتقالی زمین است. و یا در نتیجه حرکت انتقالی زمین و بوجود آمدن فصل زمستان و تابستان جریان آب از اقیانوسها به سطح خشکی و تصفیه آنها بوسیله ابرها و آشامیدن بشر از آب پاک و قابل شرب نام می برد. و یا در سوره نبا آیه ۵ می فرماید: *الم نجعل الارض مهادا و الجبال اوتادا.* آیا ما زمین را برای شما گهواره و کوهها را میخهایی بر آن قرار ندادیم. و در سوره طه آیه ۵۳ می گوید: *الذی جعل لکم الارض مهادا خدا آن کسی است که زمین را گهواره قرارداد.* تردیدی نیست که این دو آیه با تشبیه کاملا جالبی که اهل دقت متوجه آن هستند به حرکت وضعی زمین اشاره کرده است. و چون در معنی این آیه بین مفسرین اختلاف شدیدی است. ما در اینجا خلاصه کلام یکی از مراجع بزرگ ((۵۵)) را در تفسیر این دو آیه نقل می کنیم: در صفحه ۸۶ تفسیر البیان آمده است. خواننده محترم تامل کن که چگونه این آیات به حرکت زمین نیکو اشاره کرده، چقدر عالی گهواره را برای زمین به استعاره گرفته، آنچنانکه گهواره به منظور رشد و استراحت طفل حرکت داده می شود، همچنان زمین در اثر حرکت سبب رشد و استراحت بشر و حیوانات می گردد. و عجیبتر آنکه پس از بیان حرکت زمین در این آیات که اشاره به حرکت وضعی زمین است فوراً بعد از آن به بیان استحکام زمین بوسیله کوهها که اگر نبود در اثر حرکت وضعی زمین در هم می پاشید و بعد اشاره به شب و روز که باز هم در اثر حرکت وضعی زمین یعنی گردش آن به دور خود بوجود می آید می فرماید و حیرت دانشمندان جهان را به خود جلب می نماید. چنانکه اگر کسی از باب نمونه در سوره نبا دقت کند این حقیقت را به خوبی درک می کند. ممکن است کسی بگوید که: چرا قرآن مجید حرکت وضعی و انتقالی زمین را با کنایه و تشبیه بیان کرده و صریحا نفرموده زمین دو حرکت، یکی به دور خود و دیگری به دور خورشید دارد در جواب می گوئیم: *الکنایه ابلغ من التصریح* یعنی: کنایه بلیغتر از تصریح است زیرا اگر پیامبر اسلام (ص) در هزار و چهارصد سال قبل که کلیه دانشمندان بشری معتقد بودند زمین حرکت ندارد. می فرمود: زمین در حرکت است علاوه بر آنکه او را به پیامبری قبول نمی کردند به او صدمه و آزار هم وارد می نمودند و به علاوه پیامبر اکرم (ص) در آن زمان وسیله اثبات مدعی خود را هم برای مردم نداشت. یعنی نمی توانسته این حقیقت را برای آنها ثابت کند و بالاخره آنچنانکه گاليله را پس از هزار سال که از هجرت پیامبر (ص) گذشته بود با آنکه ادعا نبوت هم نمی کرد وقتی حرکت وضعی و انتقالی زمین را اثبات نمود تنها به منظور آنکه حرف تازه ای آورده با آن عظمت و جلال علمی که در بین مردم داشت او را به محکمه تفتیش عقائد در محضر پاپ احضار کرده و مدتها او را زندانی نمودند و می خواستند اعدامش کنند که توبه کرد و توبه نامه او معروف است همچین پیامبر اکرم (ص) را هم با وضع بدتری اذیت می نمودند و حتی قرآن به خطر می افتاد و رسالت حضرت خاتم الانبیا (ص) دچار حملات مردم و بلکه دانشمندان آن زمان قرار می گرفت و نمی گذاشتند صدای اسلام به گوش کسی

برسد ولی وقتی قرآن با آن بیان اعجاز آمیز که در مقام تذکر نعمتهای الهی یا در مقام اثبات وجود خدا باتشبیہ و کنایه مطلب را بیان کرده علاوه بر آنکه مردم آن زمان را علیه خودش تحریک نفرموده مطلب را به طوری کامل و صحیح ادا کرده که امروز دانشمندان به نحو احسن آن را قبول می کنند.

سوم: مساله کرویت زمین

در گذشته مفسرین متوجه نبودند که منظور از رب المشرقین و رب المغربین چیست زیرا اگر منظور، فصول باشد هر روز از فصل زمستان و تابستان و بهار و پائیز مشرق و مغرب جداگانه ای دارد و در لغت به محل فرو رفتن ماه مغرب نمی گویند اما از زمانی که کرویت زمین به صورت علم جلوه کرد معنی آیات به ترتیب زیر واضح شد. قسمت اول آیات آیه ۲۸ سوره شعرا می گوید: قال رب المشرق و المغرب و ما بینهما ان کنتم تعقلون وقتی موسی در مناظره خود با فرعون می خواهد، خدا را به او معرفی می کند، می گوید: پروردگار من خدائی است که خالق شرق و غرب و آنچه در بین این دو است. اگر تعقل و تفکر کننده باشید. این آیه چون در مقام مناظره با فرعون و طرفداران او بیان شده باید به محسوسات کسانی که مورد خطابند نزدیک باشد تا آنکه مناظره صحیح انجام شود و لذا تنها به آنچه در وقت مناظره محسوس مخاطبین بوده اشاره فرموده و آن جز یک مشرق و یک مغرب و آنچه در بین آنها از مخلوقات وجود داشته، چیز دیگری نبوده است. (و این یکی از بزرگترین رموز بلاغت است). و همچنین اگر در سوره بقره آیه ۱۳۶ می فرماید: سيقول السفها من الناس ما وليهم عن قبلتهم التي كانوا عليها قل لله المشرق و المغرب. ((۵۶)) نیز در مقام مناظره است و باید محسوسات مخاطبین در زمان خاصی مورد توجه و منظور نظر قرار گیرد. و اگر در سوره بقره آیه ۱۱۰ می فرماید: و لله المشرق و المغرب فاینما تولوا فثم وجه الله. ((۵۷)) در مقام بیان احاطه الهی بر مخلوق بوده و اینجا جز کلمه مشرق و مغربی که در زمان خطاب محسوس خلق است چیز دیگری نباید گفته شود، زیرا خلاف بلاغت بوده است. و حتی اگر در سوره مزمل آیه ۹ فرموده: رب المشرق و المغرب خلاف حقیقت نبوده زیرا آیات قبل و بعد آن خطاب به شخص پیامبر اکرم (ص) بوده و مسلم زمان خاص و وقت خطاب، منظور شده و در این صورت جز با جمله مفرد آن را ادا نمودن چیز دیگری معنی ندارد و یا لاقبل بر خلاف بلاغت می باشد. قسمت دوم از آیات سوره رحمن آیه ۱۷ رب المشرقین و رب المغربین خدای دو مشرق و دو مغرب. در این آیه که جنبه مناظره و خطاب به فرد خاص و زمان خاص منظور نشده است و بلکه فقط در بیان خدانشناسی برای جن و انس بوده و تمام زمانها را در نظر گرفته است، کلمه مشرقین در آیه آمده و با بیان زیر به کرویت زمین اشاره فرموده است: زیرا واضح است که با توجه به کرویت زمین، در هر زمانی که خورشید از دیدگان مانا پدید شود در همان زمان در جای دیگر ظاهر می گردد. پس اگر مثلا ما رو به جنوب بایستیم، طرف راست برای نیمکره ای که ما در آن قرار گرفته ایم، مغرب است و همان محل در زمان غروب خورشید، برای نیمکره دیگر مشرق خواهد بود. و همچنین طرف چپ برای نیمکره ما مشرق و برای نیمکره دیگر مغرب است. بنابراین یک مشرق و یک مغرب طرف راست ما و یک مشرق و یک مغرب طرف چپ ما قرار خواهد گرفت. و مسلم در غیر این فرض مشرقین و مغربین به صیغه تشبیه معنی ندارد. و نیز در آیه ۳۸ سوره زخرف می فرماید: حتی اذا جانا قال یا لیت بینی و بینک بعد المشرقین فبئس القرین. وقتی آنکه پیروی از شیطان کرده و از ذکر خدا اعراض نموده به محضر عدل الهی در قیامت مشرف می گردد، می گوید: ای کاش بین من و تو ای شیطان دوری دو مشرق بود، زیرا تو بد قرینی برای من بودی. جای تردید نیست با فرض کرویت زمین و شرحی که در آیه بالا ذکر شد بعد دو مشرق در سطح کره، در نهایت درجه دوری از یکدیگر قرار گرفته است. اگر مشرقین به معنی مشرق و مغرب نیمکره ای که ما در آن قرار گرفته ایم می بود و مجازا این نام را بر این دو اطلاق کرده بودند نهایت درجه بعد که در آیه منظور بوده است، استفاده نمی شد. بنابراین در این آیه به کرویت زمین کاملا اشاره شده و یکی دیگر از وجوه اعجاز قرآن مجید ظاهر گردیده است.

زیرا اگر در زمانی که مردم دنیا معتقد نبودند که زمین کروی است حضرت رسول اکرم (ص) با نداشتن وسایل علمی و تحقیقاتی، اشاره صحیح است که زمین کروی است مسلم این گفتار معجزه است. قسمت سوم از آیات در سه آیه از قرآن به کلمه مشارق و مغارب که جمع مشرق و مغرب است اشاره شده ((۵۸)) که در مرحله اول احتمال دارد منظور مشرقهائی که از اختلاف افق بدست می آید باشد که باز به کرویت زمین اشاره شده و در مرحله دوم ممکن است اختلاف فصول در حرکت زمین به دور خورشید منظور باشد که برای هر روز شرق و غربی در نظر گرفته باشند که معنی مستبعدی است.

چهارم: مساله سفر کیهانی از نظر قرآن

در زمانی که کلیه فلاسفه معتقد بودند که نفوذ در سقف نیلگون آسمان، غیر ممکن است و حتی زیر بار ادعا پیامبر اسلام (ص) که من به معراج جسمانی رفته ام بعنوان آنکه خرق و التیام ((۵۹)) لازم می آید، نمی رفتند. اسلام همان گونه که می گوید: و سخر لكم الفلك . ((۶۰)) و سخر لكم الانهار. ((۶۱)) نیز می گوید: و سخر لكم الشمس و القمر. ((۶۲)) (خدا مسخر شما خورشید و ماه را قرار داد). و سخر لكم ما فی السموات و ما فی الارض جمیعا منه ((۶۳)) (خدا مسخر شما گرداند آنچه در بالائیه و پستی است، همه را، ولی اختیار در حقیقت از اوست). و بلکه صریحتر می فرماید: یا معشر الجن و الانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات و الارض فانفذوا لاتنفذون الا بسلطان . ((۶۴)) ای گروه جن و انس اگر می توانید به اقطار آسمانها و زمین نفوذ کنید پس فرو روید ولی این کار رانمی توانید انجام دهید مگر با تسلط و تهیه وسایل حرکت به اقطار آسمانها و زمین. جمعی می گویند: آیه بالا درباره قیامت نازل شده و دلیلشان آیات قبل و بعد این آیه است که درباره روز واپسین نازل گردیده است. ولی از نظر مفسرین حقیقی یعنی پیروان اهل بیت عصمت (ع) مسلم است که سیاق آیات به هیچ وجه دلیل بر مطلبی نخواهد بود. بنابراین اسلام در این موضوع هم برخلاف فرضیات آن روز و بر طبق علم امروز به امکان سفر کیهانی اشاره فرموده و به این وسیله پرده دیگری از چهره اعجاز آیات قرآن برداشته است.

پنجم: جنین شناسی از نظر اسلام و قرآن

توضیح

ما می دانیم قبل از ساختمان دستگاههای مجهز میکروب شناسی و بوجود آمدن میکروسکپهای قوی ممکن نبود که بشر بتواند بدون ارتباط با علوم ماوراالطبیعه از علم جنین شناسی اطلاعی داشته باشد. در عصر پیامبر اسلام (ص) آنچه در بین مردم معروف بود این بود که فرزند از نطفه پدر بوجود می آید و رحم مادر، جز ظرفی برای پرورش نطفه پدر چیزی نیست و مادر حقی نسبت به فرزند ندارد. ولی قرآن و اسلام برخلاف فرضیه دیروز و طبق علم امروز در این موضوع نظر داده و در چند آیه اشاره می کند آن چنانکه پدر در انعقاد نطفه فرزند سهیم است، مادر نیز در آن سهم دارد و شاید سهم زیادتری هم داشته باشد. قرآن در این باره می گوید: و تلک حجتنا اتینها ابراهیم علی قومه نرفع درجات من نشا ان ربک حکیم علیم (تا آنکه می فرماید): و من ذریته داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون و کذلک نجزی المحسنین و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس کل من الصالحین . ((۶۵)) از این آیه مستفاد است که یکی از فرزندان حضرت ابراهیم حضرت عیسی است با آنکه عیسی پدر نداشت پس مسلم از ناحیه مادر به حضرت ابراهیم منتسب است و طبیعی است که در صورتی حضرت عیسی از ذریه حضرت ابراهیم محسوب می شود که حضرت مریم نطفه ای از خود داشته باشد و نطفه او موجب ایجاد فرزند بشود ولی اگر قرآن هم مثل مردم آن روز معتقد بود که مادر از خود نطفه ای ندارد و تنها ظرف پرورش کودک است نمی خواست بگوید که حضرت عیسی از ذریه حضرت ابراهیم

است و این خود دلیل است که قرآن می داند نطفه مادر هم در انعقاد نطفه فرزند موثر است و نیز می فرماید: فمن حاجك فيه من بعد ما جاك من العلم فقل تعالوا ندع ابنانا و ابناكم و نسانا و نساكم و انفسنا و انفسكم ثم نبتهل فنجعل لعنه الله على الكاذبين . ((۶۶)) مفسرین و کلیه مورخین و تمام پیشوایان دین فرموده اند که: پیامبر اسلام (ص) در این آیه از کلمه ابنانا (فرزندان ما) منظوری جز حسن و حسین (ع) نداشته است و تنها آنها بودند که در مباحثه حاضر شدند و حال آنکه آنها از طرف مادر به پیامبر اکرم (ص) منتسب می شوند. و نیز در سوره نسا آیه ۲۷ می فرماید: حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم (تا آنکه می فرماید): و حلائل ابناکم الذین من اصلابکم . از این آیه استفاده می شود که ازدواج دختران بر پدر و زوجه پسرانی که از صلب پدراند بر پدر حرام است و از نظر کلیه مسلمین به راهنمایی مفسرین واقعی قرآن دخترانی که در آیه است شامل دختران پسر و نیز زوجه پسران شامل زوجه پسر دختر نیز می گردد بنابراین اسلام معتقد است که مادر در انعقاد نطفه فرزند کاملاً سهیم است و در سوره دهر آیه ۲ می فرماید: انا خلقنا الانسان من نطفه امشاج یعنی: ما خلق کردیم انسان را از نطفه بهم مخلوط شده، امام باقر (ع) در تفسیر این آیه فرمود: ما الرجل و ما المرءه اختلطا جمیعا یعنی: آب مرد و آب زن مخلوط می شود و نطفه فرزند منعقد می گردد. ما در کتاب پاسخ ما درباره اینکه چرا فرزندان حضرت علی و فاطمه (ع) را ابن رسول الله می گویند نوشته ایم که حتی ائمه اطهار (ع) در ضمن مناظراتی که با خلفای زمان خود درباره این موضع اظهار داشته اند همان مطلبی را اثبات کرده اند که دانشمندان علم جنین شناسی امروز با وسائل مجهز و کافی توانسته اند به گوشه ای از آن مطالب و علوم توجه پیدا کنند. ما در کتاب پاسخ ما شرح مفصلی از کیفیت پیدایش انسان از اسپرماتوزوئید که نطفه مرد است و اوول که نطفه زن است نگاشته ایم و در آنجا یادآور شده ایم که هر دوی آنها بطور مساوی در ایجاد فرزند دخالت دارند. و باید هر یک از آنها قسمتی از بدن انسان را تشکیل دهند. قابل توجه آنکه دانشمندان جنین شناس معتقدند که نطفه زن نقش موثرتری در ایجاد و پرورش فرزند به کار می برد، یعنی از زمان انعقاد نطفه تا وضع حمل سرپای مادر برای نسل جدید حکم و وضع مشابه یک تخم مرغ را خواهد داشت نسبت به جوجه ای که در آن است و رشد می کند. خروس تخم مرغی را نطفه دار می کند دیگر تا زمانی که جوجه هایش بالغ می شوند تمام زحمات به عهده مرغ است بسا که خروس نباشد مرغ تخم می گذارد و بسا که تخم مرغ بدون خروس جوجه می آورد. مادر و پدر نیز همین وضعیت را دارند. (اسپرماتوزوئید) پدر به تخمک (اوول) مادری رسد یکی می شود شروع به فعالیت می کند، فعالیت بدون تغذیه نمی شود و تغذیه نطفه از طرف مادر است. نطفه که روزگاری چند در لوله های رحم سرگردان است از کجا باید تغذیه شود گویا (اوول) این پیش بینی را کرده، و بطور تقریب غذائی جهت خود و اسپرماتوزوئید، آن قدر برداشته که برای زمان قبل از لانه گزینی کافی است. وقتی نطفه ای از پدر یعنی اسپرماتوزوئید و نطفه ای از مادر جدا از هم در جستجوی همدان تا نسل جدیدی بسازند فقط مادر به فکر تغذیه است اوول غذا با خود حمل می کند بعد سلولهای مخاط رحم توسط نطفه منهدم می شود تا لانه گزینی انجام گیرد. باز سلولهای خراب شده، که به مصرف تغذیه نطفه می رسد از مادر است کم کم وضعیت جنین، مانند اعضا دیگر بدن که در مایعات غوطه ورنند درآمده، او نیز در مایعی از بدن به نام (مایع آمیوتیک) غوطه ور شده و از آنجائی که مادر می خورد و یامی آشامد تغذیه می نماید. بعد هم که از مادر جدا شد و متولد گردید باز هم مادر متکفل تغذیه او بوده آنچه رابوسیله رگهای مخصوص در جفت به طفل می رساند اینک بوسیله رگهای مخصوص در پستان به او می رساند و در هیچ زمان از پدر خبری و کاری نیست. ((۶۷)) تا اینجا از نظر علم روز ثابت شد که مادر در بوجود آوردن فرزند و رشد و تربیت او سهم بیشتری از پدر دارد. ناگفته پیداست که این حقیقت در قرون اخیر که چشم مسلح بوجود آمده واضح گردیده ولی پیشوایان شیعه در چهارده قرن قبل تمام مطالب فوق را با بیانی ساده برای پیروانشان فرموده اند و در ضمن آیات و روایات بسیاری اشاره و بلکه تصریح کرده اند به اینکه مبدا خلقت انسان هم نطفه زن و هم نطفه مرد است که ما در این فصل به چند نمونه از کلمات خاندان عصمت که همان حقایق قرآن است اشاره می کنیم. ۱- قال رسول الله صلی الله علیه وآله: اخبرنی جبرئیل انه اذا سبق ما الرجل ما المرءه

نزع الیه الولد و اذاسبق ما المرثه ما الرجل نزع الیها. ((۶۸)) پیامبر اکرم (ص) فرمود: جبرئیل به من خبر داد که وقتی آب مرد بر آب زن پیشی گیرد فرزند به شکل پدر متولد می شود و اگر آب زن بر آب مرد پیشی گیرد فرزند به شکل مادر متولد می گردد. ۲ - روزی از پیغمبر اسلام (ص) سوال شد که: انسان چگونه بوجود می آید. آن حضرت فرمود: ما الرجل ابیض غلیظ و ما المرثه اصفر رقیق فاذا علا ما الرجل ما المرثه کان الولد ذکرا باذن الله عزوجل و اذاعلا ما المرثه ما الرجل خرج الولد انثی باذن الله تعالی. ((۶۹)) (آب مرد سفید غلیظ است و آب زن زرد رنگ رقیق است وقتی این دو در رحم جمع شوند اگر آب مرد بر آب زن غلبه کند فرزند به خواست خداوند عزوجل پسر خواهد بود. و اگر آب زن بر آب مرد غلبه پیدا کند فرزند به اجازه خداوند دختر خواهد شد). ۳ - پیشوای ششم شیعیان امام صادق (ع) فرمود: اذا سبق ما الرجل ما المرثه فالولد یشبه اباه و عمه و اذاسبق ما المرثه ما الرجل یشبه الولد امه و خاله. ((۷۰)) (اگر آب مرد بر آب زن سبقت گرفت فرزند شباهت به پدر و عمویش پیدا می کند و اگر بعکس شد یعنی آب زن بر آب مرد غلبه کرد نوزاد شباهت به مادر و دایی خود دارد). از روایات فوق چند نکته علمی استفاده می شود. اول: چنانکه علم جنین شناسی ثابت کرده نطفه زن و مرد در انعقاد فرزند هر دو موثرند. دوم: پیشوایان اسلام در این روایات اشاره به علم ژنتیک و یا قانون وراثت نموده اندبا اینکه در کتاب دانش که به گمان اروپائیان مجموعه گرانبهائی از معارف بشری است می نویسد: در طی قرون متمادی بشر درباره اسرار توارث دچار حیرت بوده و فقط از اواخر قرن گذشته شروع به درک چگونگی این مساله نمود ولی مطالعات درباره این موضوع فقط از اوائل قرن حاضر به صورت دانش مستقلی که علم پیدایش موجودات نام گرفته در آمده است. پایه گذار حقیقی این علم جدید راهبی که در صومعه برون واقع در نزدیکی وین می زیست و می باشد این شخص یوهان مندل نام داشت و در سال ۱۸۲۲ متولد شده بود. چنانکه ملاحظه فرمودید از نظر دانشمندان اروپا علم ژنتیک کاملاً جوان است و حتی عمرش به یک قرن هم نرسیده و ما در اینجا برای آنکه اعجاز گفتار پیشوایان اسلام واضح گردد آخرین نظریه دانشمندان روز را در موضوع علم ژنتیک از نظر شما می گذرانیم. دکتر اوکوسیت واسیمان، دانشمند بزرگ آلمانی در کتاب دانش پس از مطالعات زیادی معتقد شده بود که عامل حقیقی توارث، ماده ای است به نام (پلاسمای نطفه ای) که در هسته مرکزی سلولهای نطفه ای در قسمت کروماتین ((۷۱)) سلولها وجود دارد. ناگفته پیداست که این دانشمند تا حدود زیادی به حقیقت نزدیک شده است زیرا آخرین تحقیقات علمی در این باره به ما می گوید موقعی که سلولها می خواهند تقسیم شوند کروماتین به عده ای از اجسام نخ مانند که کروموزم یعنی اجسام رنگ پذیر نامیده می شوند تقسیم می گردند. امروز برای ما مسلم شده است که این کروموزمها ناقل خصوصیات ارثی هستند و در کلیه سلولهای نباتات، حیوانات و انسان یافت می شوند و تعداد آنها در هر سلول بر حسب نوع موجودات متفاوت است. سلولهای بعضی از موجودات زنده دارای تعداد کمی کروموزم می باشد، سلول انسان ۴۶ کروموزم دارد.

امروز ثابت شده است

امروز ثابت شده است که کروموزمها به صورت جفت در سلولها وجود دارند و هر جفت از آنها دارای شکل خاصی است و در موقع تقسیم سلول کروموزمها نیز تقسیم می گردند، تقریباً کلیه سلولها دارای تعداد کامل کروموزم معینی می باشند. یکی از موارد مهم استثنائی تعداد کروموزمهای نطفه ای می باشد موقعی که سلولهای نطفه ای رسیده می شوند برای آخرین بار تقسیم می گردند در این عمل تقسیم، از هر جفت کروموزم فقط یک عدد در هر سلول نطفه قرار می گیرد و هر یک از سلولهای نطفه ای دارای نصف تعداد معمولی کروموزم خواهد بود. مثلاً در مورد انسان سلول نطفه ای به جای ۴۶ کروموزم فقط ۲۳ کروموزم دارد درک علت این امر مشکل نیست زیرا برای پیدایش یک موجود جدید باید دو سلول بایکدیگر ترکیب شوند. اگر هر یک از آنها دارای تعداد کامل کروموزم می بود سلول جدیدی که از آمیزش آن دو بدست می آید دارای دو برابر تعداد کروموزمهای

سلول معمولی می گردید. داستان شگفت انگیز وراثت به همین جا خاتمه نمی یابد بدین معنی که کروموزمها کوچکترین واحد توارث نیستند. دانشمندان معتقدند که این کروموزمها از ذرات کوچکی که ژن یا ماده حیاتی نامیده می شوند، تشکیل می یابند این واحدهای کوچک به شکل دانه های تسیح در طول کروموزم قرار گرفته اند. در هر صورت ژن را می توان به منزله کوچکترین واحد و یا به عبارت دیگر اتم توارث تلقی کرد و ملکول هر ژن با ملکول ژن دیگر متفاوت است. طرز قرار گرفتن این ذرات در دور کروموزمها تعیین شده و مورد مطالعه قرار گرفته و نقش آنها در انتقال خصوصیات ارثی کشف گردیده است. هر کروموزم ممکن است دارای چند صد عدد ژن باشد هر یک از این ژنها به سهم خود نقش کوچکی را در انتقال خصوصیات ارثی به عهده دارند. مثلاً برای انتقال خصوصیات کوچکی از قبیل رنگ چشم چندین ژن باید بایکدیگر همکاری کنند. ((۷۲)) آنچه در بالا گفته شد فقط مقدمه و جز کوچکی از کشفیاتی که در این زمینه بدست آمده است می باشد تشریح جزئیات این مساله دشوار است و دانشمندانی که عمر خود را صرف مطالعه این مبحث نموده اند هنوز از چگونگی ارتباط ژنها با یکدیگر اطلاع درستی ندارند و نمی دانند که چرا گاهی از اوقات خصوصیات غیر مترقبه بطور ناگهانی به حیوانات یا نباتات انتقال می یابد. آنها فقط می دانند که در کروموزمهای سلول نطفه ای تغییراتی رخ داده است و در نتیجه موجودی تولد یافته است که به هیچ وجه با والدین یا برادران و خواهران خود شباهتی ندارد این نوع موجودات را نژاد تغییر یافته (موتانت) می نامند. عقیده دیگری که بعضی از دانشمندان آن را جدیداً مورد بحث قرار داده اند این است که می گویند: عامل تعیین جنس، همراه کروموزمهای غیر جنسی نیست بلکه عامل معین کننده جنس را همراه یکی از کروموزمهای دیگری که شناخته شده (به نام کروموزمهای جنسی) می دانند و وجود آن را در هر دو جنس (کرمک و تخمک) عقیده دارند. بنابر این اگر آن کروموزم در کرمک (اسپرم) بیشتر باشد فرزند پسر خواهد بود و اگر در تخمک (اوول) بیشتر بود نوزاد دختر است. ((۷۳)) حالا بعد از آنکه مختصری از این مساله بحث شد برگردیم به تشریح روایاتی که از پیشوایان اسلام نقل کردیم. پیغمبر اسلام (ص) فرمود: (وقتی آب زن و مرد جمع شد) یعنی (اسپرماتوزئید) وارد (اوول) گردید اگر نطفه مرد غلبه کرد یعنی کروموزم جنسی کرمک (اسپرم) بیشتر بود فرزند پسر است (و اگر نطفه زن غلبه کرد) یعنی کروموزم جنسی تخمک (اوول) بیشتر بود فرزند دختر است. قابل توجه آنکه بعضی از دانشمندان علم ژنتیک در آخرین تحقیقات علمی خود گفته اند: در کروموزمها ژن هائی که حامل صفات و خصوصیات نیاکانند گاهی زیاده گاهی کمترند. امام (ع) در روایت بالا می فرماید: اگر آب مرد بر آب زن غلبه کند (یعنی ژنهای کروموزم نطفه مرد غلبه داشته باشد) فرزند به پدر و عموها شباهت دارد و اگر آب زن بر نطفه مرد غلبه کرد (یعنی ژنهای کروموزم نطفه زن غلبه داشت) فرزند شباهت به مادر و خاله هایش خواهد داشت. در اینجا ممکن است یک مطلب فکر خوانندگان را متوجه خود سازد و بگویند اگر این اصل مسلم باشد چرا بسیاری از فرزندان شباهتی به پدر و مادر خود ندارند. در پاسخ می گوئیم: اولاً پیشوایان اسلام تنها موضوع توارث را موثر نمی دانند بلکه نیرو و قدرت پروردگار را کاملاً موثر دانسته که اگر برخلاف طبیعت اراده کند اثر ژنهارا خنثی می نماید و لذا در وقتی که می گویند اگر نطفه مرد بر نطفه زن غلبه کرد فرزند پسر است بلافاصله فرموده اند: باذن الله یعنی اگر خداوند اذن دهد. لذا می گوئیم: اینکه حضرت عیسی (ع) تنها از حضرت مریم بدون پدر متولد شده بادر نظر گرفتن مطالب فوق زیاد شگفت انگیز نیست بلکه معجزه این است که باید طبق قانون توارث و علم ژنتیک اولادی که تنها از زن بوجود می آید دختر باشد ولی حضرت عیسی (ع) یک مرد از حضرت مریم یک زن که به هیچ وجه از لحاظ تقسیمات کروموزمی نباید تحقق پیدا کند چگونه آن حضرت بوجود آمده است. اسلام این مطلب را سهل دانسته زیرا این مورد را تنها مربوط به قدرت پروردگاری دانند و در قرآن تصریح کرده که تولد عیسی بدون پدر پنجاه درصدش مربوط به قانون توارث نبوده بلکه پسر بودنش خلقت ابتدائی بوده که می فرماید: عیسی هم مانند آدم خلقت شده است یعنی همان گونه که بوجود آمدن آدم و خصوصیات او مربوط به قانون توارث نبوده و تنها قدرت خدا در بوجود آوردن آن حضرت موثر بوده است. و بالاخره از گفتار

فوق به این نتیجه می‌رسیم که اولاد را نباید فرآورده پدر دانست بلکه مادر در ایجاد فرزند نقش موثرتری را بازی می‌کند. اینجا شاید مهمترین مطلبی که افکار جمعی را متوجه خود ساخته این باشد که چراندانشمندان علم جنین‌شناسی به عظمت پیشوایان اسلام توجه نداشته و اعجاز قرآن را اذعان نکرده‌اند. در پاسخ این عده باید گفت که مردم غیر مسلمان بیشتر اسلام را از دریچه تاریخ خلفا و افکار علما اهل سنت می‌نگرند و گمان می‌کنند که خلفا اموی و عباسی نمایندگان حقیقی پیغمبر اسلام (ص) بوده‌اند و تردیدی نیست که آنها هم از این مطلب بی‌بهره بوده‌اند بخصوص این موضوع که اثباتش ضررهای فوق‌العاده‌ای برای اغراض شخصی آنان داشته که در نتیجه اگر هم پیشوایان شیعه می‌خواستند این مطالب را به آنان تعلیم دهند در مقام بحث و مجادله بر می‌خواستند و منکر این مطلب علمی می‌شدند. و لذا پیشوایان اهل سنت و خلفا اموی و عباسی یا از این موضوع اطلاعی نداشته و طبق افکار سطحی مردم قضاوت کرده و یا روی حقد و حسد اصرار داشته‌اند که بگویند فرزندان تنها متعلق به پدراند و مادران در ایجاد آنها دخالتی ندارند و غالباً به این شعر متمثل می‌شدند که: بنونا بنو ابنا و بناتنا بنوهن ابنا الرجال الابعاد. فرزندان ما از پسران ما خواهند بود ولی فرزندان دختر ما فرزندان مردان دیگر و دور از نسب مامی باشند و همچنین مکرر خلفا اموی و عباسی با پیشوایان شیعه در مورد این موضوع بحث می‌کرده‌اند و بخصوص عباسیان منکر این معنی بوده‌اند. زیرا حقد و حسد آنان نمی‌گذاشت کسی را در مقابل خود در نسب برتر و پراهمیت‌تر ببینند و لذا مکرر پیشوایان معصوم شیعه با آنان مباحثاتی در این موضوع داشته و از نظر علم و استدلال عقلی و نقلی اثبات می‌کرده‌اند که فرزندان فاطمه (س) به همان مناسبت که فرزندان ابیطالب‌اند فرزندان پیغمبر اسلام (ص) هم خواهند بود چنانچه مباحثه حضرت موسی بن جعفر (ع) با هارون الرشید در کتب تاریخ و روایات ذکر شده است. بنابراین مسلم است، علاوه بر اینکه فرزندان علی و فاطمه (ع) از نظر علم، فرزندان پیغمبرند بیان این مطلب هم به تنهایی از قرآن و پیشوایان اسلام بخصوص با نداشتن وسائل علمی معجزه است.

ششم: عمر زمین و قرآن

آنچه در کتب عهدین نوشته شده و همچنین در زمان بعثت پیامبر اکرم (ص) در بین مردم معروف بوده این بوده است که از عمر زمین کمتر از ده هزار سال گذشته است چنانکه در سفر پیدایش از کتاب تورات به این مطلب تصریح شده است. ولی قرآن برخلاف نظریه دانشمندان آن روز و طبق علم امروز عمر کره زمین را طولانی دانسته و حتی زندگی بشر را در آن پرسابقه می‌داند. زیرا وقتی قصه حضرت آدم را نقل می‌کند از قول ملائکه می‌گوید: اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدما. ((۷۴)) یعنی: آیا می‌خواهید در کره زمین کسی را قرار دهی که در آن فساد و خونریزی کند در تفسیر این آیه مفسرین واقعی قرآن یعنی ائمه اطهار (ع) می‌فرمایند ملائکه سابقه زندگی بشر و خصوصیات روحی او را می‌دانسته‌اند به همین جهت این سوال را از پروردگار نموده‌اند. و لذا وقتی از مفسرین حقیقی قرآن یعنی پیشوایان دین اسلام سوال می‌شود که آیا قبل از این عالم و آدم در کره زمین عالم و آدم دیگر هم بوده در پاسخ به مضامین مختلف جواب مثبت داده بلکه به قدری آن را در کره زمین مکرر می‌دانند که ذکر عدد آن را برای شنونده خسته‌کننده دانسته‌اند در تفسیر برهان در ذیل همین آیه روایات فراوان نقل شده است. بنابراین قرآن با بیان مطلب فوق یک پرده دیگر از وجوه اعجاز خود را بکناری زده و مطلب ما را ثابت کرده است.

هفتم: قرآن و موجودات آسمانی

امروز با وسائل مختلف علمی کشف شده که در کرات دیگر نیز موجودات زنده‌ای وجود دارد که آنها حتی دارای علم و عقل و دانشند. و قرآن نیز با آیاتی به این جمله اشاره فرموده و می‌گوید: و من آیاته خلق السموات و الارض و ما بث فیهما من دابه و هو علی جمعمهم اذا یشاقدر. ((۷۵)) یعنی: از نشانه‌های خدا خلقت و آفرینش آسمانها و زمین و جنبندگانی است که در آنها پراکنده

شده است و او قدرت دارد هر گاه بخواهد همه را جمع آوری کند. که از کلمه دابه کاملا- استفاده می شود که در آسمانها نیز جاننداری وجود دارد. این بود چند جمله بسیار مختصر از صدها مطلب علمی که در اعجاز قرآن از نظر علوم مادی در کتب مختلف ذکر شده است .

هشتم: قرآن و اخبار از آینده

قرآن در بسیاری از آیات خبر از آینده داده که منجمله این آیات است . ۱- و اذ يعدکم اللّٰه احدی الطائفین انها لکم و تودون ان غیر ذات الشوکه تکون لکم و یرید اللّٰه ان یحق الحق بکلماته و یقطع دابر الکافرین . ((۷۶)) زمانی که وعده داد خدا که بر یکی از دو دسته لشکر دشمن پیروز خواهید شد و شما دوست داشتید طائفه غیر مسلح برای شما باشد و تنها شما با آنها روبرو شوید ولی خدا می خواهد حق را آشکار کند و کافران را ریشه کن سازد. این آیه قبل از جنگ بدر نازل شده و ریشه کن ساختن کفار را به مسلمانان وعده فرموده با آنکه جمعیت مسلمانان سیصد و سیزده نفر بیشتر نبودند و این تعداد در مقابل کثرت جمعیت کفار به حساب نمی آمد و از نظر قوا نیز نوشته اند که در میان لشکر مسلمین جز برای زیر و مقدار اسب سواری وجود نداشت و حال آنکه مشرکین کاملا مجهز به قوای آن روز بوده اند و این خود بهترین دلیل بر پیشگویی قرآن است . ۲- سوره روم آیه دوم الی ششم می فرماید: غلبت الروم فی ادنی الارض و هم من بعد غلبهم سیغلبون فی بضع سنین لله الامر من قبل و من بعد و یومئذ یفرح المؤمنون بنصر اللّٰه ینصر من یشا و هو العزیز الرحیم وعد اللّٰه لا یشخلف اللّٰه وعده و لکن اکثر الناس لا یعلمون . یعنی : رومیان در نزدیکترین سرزمین مغلوب شدند ولی آنها به زودی پیروز خواهند شد چند سال بیشتر طول نمی کشد کارها پیش از این و بعد از این دست خدا است و او توانا و مهربان است و در آن روز مومنین از نصرت الهی خوشحال می شوند خداوند هر کس را بخواهد یاری می کند و وعده الهی تخلف ندارد ولی بیشتر مردم نمی دانند. که در این آیه از غالب شدن روم بر سلطان فارس بعد از آنکه در زمان نزول این آیه مغلوب شده بودند خبر داده است و آن پس از سالها که از نزول این آیه گذشته بود واقع شد. ۳- انا اعطیناک الکوثر فصل لربک و انحر ان شائنک هو الاثر. ((۷۷)) ما به تو کوثر عطا کردیم برای خدا نماز بخوان و نحر کن و بدان که دشمنت یعنی بنی امیه مقطوع النسل است . که در این سوره از قطع نسل بنی امیه و پیشرفت دین مقدس اسلام و توسعه نسل پیامبر اکرم (ص) خبر داده شده است زیرا وقت نزول این سوره فرزندان امیه فراوان بودند و پیامبر جز دختری به نام فاطمه (س) نداشت ولی در عین حال بعدها از نسل علی و فاطمه (ع) به قدری نسل آن حضرت توسعه پیدا کرد که جمیع کارهای نیک در دنیا بوسیله آنها انجام شده و در تمام زمانها آنها بوده اند که در مقابل استعمارگران هر زمان مبارزه را آغاز می نمودند و عاقبت هم بوسیله حضرت بقیه الله روحی فداه دنیا پر از عدل و داد می شود بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد. ۴- در سوره فتح آیه ۲۷ می فرماید: لقد صدق اللّٰه رسوله الرویا بالحق لتدخلن المسجد الحرام ان شاء اللّٰه امنین محلّقین روسکم و مقصرین لانخافون فعلم ما لم تعلموا فجعل من دون ذلك فتحا قریبا. خدا رویای رسول را راست قرار داد زیرا حتما اگر خدا بخواهد در حال آرامش و امنیت وارد مسجد الحرام خواهید شد و سرهای خود را تراشیده و تقصیر (که اینها از اعمال عمره است) انجام خواهید داد و هیچ خوف و ترسی در آن موقع نخواهید داشت و غیر از آن پیروزی نزدیک دیگری نصیب شما خواهد شد. پر واضح است که این آیه از آینده مجهولی که از نظر مسلمانان کاملا بعید به نظر می رسید (یعنی ورود مسلمانان به مکه و انجام اعمال عمره) خبر داده و پرده دیگری از چهره اعجاز قرآن برداشته است . ۵- در روز جنگ بدر ابوجهل صدا زد: انا جمیع منتصر) ما جمعی پیروزیم , آیه ۴۴ و ۴۵ سوره قمر نازل شد: ام یقولون نحن جمیع منتصر سیهزم الجمع و یولون الدبر. آیا آنها می گویند ما جمع پیروزی هستیم ولی به زودی آنها شکست خواهند خورد و فراری می کنند. ۶- تب تیدا ابی لهب و تب ما اغنی عنه ماله و ما کسب سیصلی نارا ذات لهب . یعنی : نابود باد دو دست ابی لهب و نابود شد هیچگاه مال و تجارتش او را نجات

نخواهد داد به زودی در آتش سوزان شعله ور وارد می شود. در شان نزول این سوره مورخین می نویسند: روزی پیامبر معظم اسلام اقوام خود را دعوت کرده و گفت: اگر من به شما بگویم صبح یا عصر دشمنی به سراغ شما می آید باور می کنید یا نه، همه گفتند: بلی، فرمود: قبل از رسیدن عذاب سختی به شما اعلام خطر می کنم (عبدالعزی) که به مناسبت گونه های برافروخته و سرخش او را ابولهب کنیه داده بودند گفت: نابود شوی آیا بخاطر این منظور ما را دعوت کرده ای این سوره نازل شد: تبت یدا ابی لهب و تب. که پر واضح است این سوره از آینده مجهولی خبر داده و این اخبار غیبی حقیقت پیدا کرد و دو دست ابولهب نابود شد. مفسرین آیات زیادی درباره پیشگوئیهای قرآن نقل نموده اند که ما برای اختصار به همین چند مورد اکتفا می کنیم. پس بنا بر آنچه در این باره یاد آور شدیم قرآن از نظر مطالب معجزه است آن چنانکه ثابت شد که این کتاب عظیم از نظر آورنده آن معجزه می باشد. پایان بیست و هفت رجب ۱۴۱۰ مشهد - سید حسن ابطحی

سید الفاطمه
نور فاطمه زهرا



کتابخانه دیجیتال
www.noorfatemah.org